







شهنامه عشق و سستی است

این فرهنگ

عنوان کتاب هستی است

این فرهنگ

برناظم شاه پرست

رحمت یابد

الحق که خدا پرستی الهی است

این فرهنگ





<p>بگرفته عزابه دعای شه ملت کز صولت او دین شد پاینده چو دولت کاین قابل شه نیست زهی خواری و لذت</p>	<p>در موسم عاشورا در تکیه دولت شه ناصر دین خسرو با شمت و شو هرایات عراکشت سپایاب بخت</p>
<p>با محبت شه تاجر بود زاری و افغان</p>	
<p>سبب نظم کتاب ز شنیدن خواب جناب مقبل علیه الرحمة</p>	
<p>باز منزه عاشقی ازاده و عاقل از مرتبه محشم و مرتبه مقبل کز نام هیچ پرسی ازین عارف کامل</p>	<p>ان واعظ فرخنده و ان حاجی مقبل والاکبری سفت با حکام و دلائل هم راند فراوان سخن از پلایه دعبل</p>
<p>حق را چو ساعیل بود قابل قربان</p>	
<p>توفیق یافتن بنظم ترا دیدم شهادت شهدای بزرگوار سلام الله علیهم</p>	
<p>در چشمم نرم گشت جهالتی و تادی در اسل زدم غوطه از ان کریم زاری تو نیز اگر چشم از این مرتبه داری</p>	<p>زین قصه مرا خون دل از هر ره چاره و ز غصه سخودم رخ بصر و قناری بر چشم نوشتم رقم تغزیه داری</p>
<p>در حلقه عاشقین بخیزد کربان</p>	

در ثواب فضیلت گردیدن بر شهداء علیهم السلام

ساحی که بدل ریح غش کنج نهانی	زین کنج کنیم از مرده دینار فشانی
خزانه فلک از انزل باعث و باد	بیجای نخستین و ذبیح الله ثانی
خون که بر کن ایدیده زخم تابوانی	بنگر که چه شریست در بر پرده نهانی

کز اشک تو پیداستدین کوه نهانی

در تحریص ترغیب بر گردیدن و فضیلت و بهای کربیه

بنگر که اشک تو را کیست خریدار	یکتا که بجز احد احد مختار
ضرغام عرب شیر خرا حیدر کمراد	زهرای بتول ان کوه رسید ابرار
سرچشمه احسان حسن انحر و احیا	لب تشنه بیدار و ستم کشته استرار

حیف است که پنهان بود این کوه تایل

در تحریص و ترغیب گردیدن و فضیلت شرافت ان

شاهی که بود مالک اسرار امامت	از بهر شهادت چرخو شرافت خدایت
کر کربیه کنی خون نبود جای ملامت	عشاق جگر خونرا اشکست علامت
بی چشم ترا اینجا منستین حیر سلامت	بی کربیه مر و کامده در و زرقیامت

اشک تو و خون دل مال اولئ و مرجان

در فضیلت و ثواب گردیدن بر شهداء علیهم السلام

ای شیعه بیانا نفسی زار بگرییم	چون چاره باشد از کف ناچار بگرییم
یکبار چه باشد که دود بار بگرییم	بر حال دل احمد مختار بگرییم
یکبار بهم تابناوار بگرییم	در آب و در آتش هر تازار بگرییم

صدایده تر خواهم و صد سینئر سوزان

غزیت حجت خدا صلوات الله وسلامه علیه از یثرب بکربلا

چون شاه ز یثرب هوس کربلا کرد	در کرب و بلا رایت اجلال بپا کرد
بنمود بحق وعده و بر عهد وفا کرد	سلطان بحق بود و حق خویش را در کرد
در کشته شدن حکم های یثربضا کرد	هم کار شفاعت ز پی قرب خدا کرد

قریبه که تو عاجز شوی از توجیران

توفیق یافتن بنظم کتاب مستطاب فرهنگ خدا پرستی

چون توجیران عظمت قسمت مآشد	واقبال ترجم ز چهر بر عرش علاشد
در تکیه دولت نردم اهل صفاشد	هر کار شد از همت مردان خداشد
و نه شیخ ز حاجی نظری راهناشد	کز نام غلامی بدر شاه رضا شد

خوش آنکه بمیدان رضا داد سر جان

خطاب حجت خدا صلوات الله علیه به همراهان خویش

اندر شب عاشورا فرمود شهنش	کای زمره اصحاب که ما را شده همه
باشید ز فرمان خدا یکسره اکبر	کاندر ره پیمان خداوند منزه
فرما هم اغشته بخونیم و علی الله	تا باز مرد آنکه بود واقف در که

کاین در که عشق است حقش چای دربان

برداشتن انجمن صلوات الله علیه بیعت خویش از همراهان

تا هست شب بر سر سنت سیاه	از بیعت ما دست کشد یا سر سپاهی
فر دهنری باید با عهد الهی	در مهر که عشق هنر مند پناهی
در دوا المر شیعه شود نامتناهی	شمار از سر من دور کند افسر شاهی

هر کس سر خود گیرد ز آزادی پیمان

## در خصت دارن حجت خدا صلوات الله علیه صحیح خود را برتن

هر کس که مرا یار پی سیم و نزد آمد	صد حیف که بس همت او مختصر آمد
تا باز رفت د کابل و کوثر نظر آمد	چون عیسیم از صحبت احمق خد آمد
اینز تیر کجا در خور هر بهمن آمد	کایین ره شاه پرستی دگر آمد

هر بوالهوسی را نرسد دم نردن از آن

## در بیوفائی انکرو و حق نشناس با انجناب صلوات الله علیه

افسوس بر آن قوم که پیمان بشکستند	پیمان بشکستند و دل فاطره خستند
ز اخبار بریدند و با شراب بدستند	که کرده ره حق و ره باطل جستند
وزیر پادشاه خویش چنان عهد گسستند	کز غصه دل شاه پرستان بشکستند

ای وای بران کوشکند بیعت سلطان

## در مذمت انکرو و بیوفای علیهمم اللعنة والعذاب

زان تنک مسلمانان در مذهب زشت	در ماتم اینو اقع بر سینه بود شست
کایزد منشی را ز جفا اهر منی گشت	وان سست و فایان که بداند ز دهنی گشت
باد افره شان سختادراتش ز دشت	و اینش که عطا کرده شد انکشت و انکشت

فرزانه هر دین کز د انکشت بدندان

## اشاره بتاثر مصیبت انجناب در جمیع ذرات وجود

کان واسطه عالم و ان وارث ادم	شد کشته و افتاد خلل در هر عالم
بحرم بخدا دیده که در ماه محرم	انز دیده بر د خون دل عالم و ادم
و نرد و الم را ناله براید ز دل یم	کز آنکه قوزاری نکنی چشم تری که

منظور سخن کوچه بود کوش سخن

کجای  
جمع نخلستان  
فعل احمر  
گذرد و در اینجا  
بجای درختان

در غمت عشق بیان این معنی که عشق از اول سرکش و خونی بود

پس حاجب غیب آمد و مرا نبرد و کشت	ان فرقه نامحرم و ان زمره نامسود
هم جارچی عشق کچین گفت و ندا کرد	کاین راه بکری بسیار قدم سرد
مردانکه برانگیزد در راه خدا کرد	عشق است بمیدان طلبد مرد هم اورش

کرد و هم این تو و این عرصه میدان

در حشمت شاه پرستان سلام الله علیه

چون شاه پرستان که بجای طاعت	بودند بیزدان هر سرگرم طاعت
در دبتشان ساز باین پایه قناعت	خود آمده هر یک شاه اقام شفاعت
خاصان حق می پدید می رجاعت	و ارشده ز ساعت بیک لحظه ساعت

تفسیر قیامت چه بود قامت ایشان

در مستی عشق شاه پرستان سلام الله علیه

بشنو چه سرورند در آن بادیه مستان	کز عشق بود زمزمه شاه پرستان
نی بر کف کف بر لب شیران نیستان	زان شیران تار سخن رشتد بدستان
روئین تن باطنه درستم دستان	سراوه و یکسر بر عهد السنان

در قافیه تا خرده نگیرند بمستان

خطاب حجت خدا باشکر شقاوت اثر علیه الما لغنه و العذاب

ان حجت یزدان ز پی حجت مردم	چون بود ز حق معدن احسا و ترم
فی از روش عجز و نه از شری نظم	برد از زمین نیزه و آمد بت کلم
کای قوم و خاق پیبر نشود کمر	ای معنی هر بمن و ای صوت مردم

مرد و حق و مرا نداندرگاه سلیمان

## ایضا خطاب حجت خدا بانکرده ضلالت پشروا

ایاز شما دیوان صاحب نظر می هست	بینا و شناسنده یزدان کفر می هست
ایا که درین ظلمت تابان قمری هست	و زمره نااهلان اهل هنری هست
برخشی که لعل لب ما جوع تری هست	فرموده یزدانرا آیا اثری هست

در چنان شاهرمین بیدل و بیجان

اغاز در آستان جناب حورین یزید ریاحی سلام الله علیه

بشنید چو حر ناله شاهنشیر اسلام	بیخود شد و افتاد و رالوره باندام
گفت ای حور نامی که مماناد ترانام	درهاتم و سولک تو نشیناده می مام
جز مرغ حمارت ندهد باره آیتام	هشدار که اندر دست که فرخنده بود

این ساقی کوثر بود آن ساقی دوران

ملا مت نمودن مهاجرین اوس جنتا حور از آن حالت

کامد بملامت پسراوس مهاجر	کای فخر شجاعان عرب ضیغم قاهر
رویین تن و بر اهرمان قاهر و قادر	دل باختد چون از غم و کمر کرده مشاعر
حرکت هلا جنت و دوزخ شده	تا نقش کدامین بسپاریم بخاطر

کاندر کف نقاشیم اشفته و حیران

مخاطب ساحت ائمتنا سلام الله علیه خودیش را

پس گفت ابا خودیش که ای نبد جفا کار	باراده پیغمبر ما چیست ترا کار
کار و زحسین است بچو حجت دادر	مولی و شفیع است در این دار و دران کار
اندر سوسه اهرمن دیو غلط کار	حالی تو در توبه این استغفار

خاکی بدین افکن و بر دیده شیطان

تکلم آن جناب بر سبیل تهدید با خویشان	
بهر اس دلا از سخط خالق جبار	بندیش هلا از غضب احد مختار
جرم از تو و عفو از کرم حیدر کار	هر چند که شمت بود از خضر اختیار
بامصعب فرزند و غلام از در اقرار	از کرده اهرمین در حضرت داد ارسار
پونرش بیدینیم و پیت از سر کفران	
مخاطب اینجا حریر ادر در پسکروا صیحا خویش سلام الله علیه کم	
این گفت وجود را بغضب کرد تلاطم	بامصعب فرزند و خدم ساخت تکلم
چون ماه که گوید سخن از شاه با نجم	کفتا بعلی شرف مردی و مردم
کر همچو پدر در سر جان باختی قهر	تا کنج روان تو بغفلت نشود کمر
شو کشته که این کنج بود مرد ویران	
آمدن برادر در پسکربان حو بیایر حجت خدا	
در حال علی چون عم با مرتبه مصعب	و کرد سوی رحم حق و مرجع سرب
در نزد خدا وند ستادند مؤدب	گفتند ابا که پیر بشاهنشهر مذهب
کای که مسیب تویی بجله مسیب	بخشاهله مارا بشهیدان مقرب
با چشم عطا آمده ایم از در اذعان	
متابعه قرة غلام جناب حراشان را	
هم قرة غلام در فرخنده مقامش	بر خاست که ای من ز غلامان غلامش
فرخنده سیاهی که زهی ماه تماش	هر لحظه چو خورشید درخشیده مشا
انرا دجهان بنده حرا آمده تماش	العزة لله که چه عالی است مقامش
ان بنده که نازد بخدا وندی ویران	

شهید  
اول

بیت  
یعنی که نزاری  
توبه

ضم  
فعل است یعنی  
سرخیز

شهید  
اول

شهید  
اول



پوشش و لایه ایشان در خدمت حجت خدا

کردند بسی کابر برخالق معبود	بروند همی سجده بر او دم مسجود
گفتند که ما از بداهه برین مردود	یزدان کروانیم زهی اختر مسجود
وان مقصد بیت الله وان کعبه مقصود	بنمود بهر یک بری از جنت موعود

بکشود بهر یک دری از جنت احسان

نوازش حجت خدا جناح را و ملاطفت به آن سعادت مند

فرمود ز آغاز اباحر دل اور	ای کامده بر اعدا منصور و مظفر
بافر خداوندی بانصرت داور	خورسند ز کردار تو نیز ان و پیتر
یاد تو بود در صف کین حیدر صفدر	زهار از تو خوشنود هلا تا صفت بخش

خوشنودی و کامده خوشنودی نزدان

از این جهای خواستن جناح را در حجت خدا

ای شیر ظفر میگره انرا سب فرو دای	نالید که جز کشته شدن نیست مرا پای
تا سر نرود و وقف رکابست مرا پای	کاند رسا مرو بود پایه فردای
اینک صف پیکار منم حرف صفدر	تا کشته ز کرم من نیست فلکسای

از حق که بود کوی سرم عاشق چوکان

بمیدار فتن و جز خواندن جناب حرسا لام الله علیه

و کرد پس از آن خداوند و پیبر	چون شیر غضبناک بدان لشکر کافر
مردانه رجز خواند و سرانید بشکر	کرمی شناسید منم حرد لاورد
کاند در صف کین ضیغم صفدر و صفدر	فرزانه و ازاده و منصور و مظفر

انرا دو جوانمرد و پذیرنده مهمان

پیکر  
اندام و هیولان  
هیکل

پیکار  
جنگ و محاربه  
دشمن



# ایضا رجز خواند انجناسا سلاما لله علیه

برکردن دیواست بلی تیغ تهمت	تیغ از من و از دشمن حق پیکر و کردن
در شاه پرستی است مکان دشمن	وز هیدت من آب شوزهره دشمن
شمشیر نام من او با سرافکن	موم است بر نیرت من جوشن آهن

ای طایفه سرکش تن داده بطغیان

## در مباحثات حروب با سپاه شقاوت پناه لعنهم الله

شیرانه سو دشمن دین راند تکاور	این گفت بد رای غضب کشت شاور
افتاد در آن کله بکر دار غضنفر	کشتا چهل و یکتن از آن لشکر کافر
دیده اند چو بر به صفتان حله جید	بکویت چو بر به سپه از آیین ایتر

شستند و بکنند همه ست دل از جان

## مراجعت انجناسا ز فرم اعدا و نوازش یافتن از حجت خدا

و کرد بد را و حق و حجت داد اسرار	خساره بخون شسته بر از حله بیسار
راضی شد از کار خرای مقصد احرار	نالید و همی گفت بشاهنشاه اخیار
هم شاد بود از تو خداوند جهاندار	فرمود که شادان ز تو پیغمبر بختاسار

کاندرد جهان حربی از آزاره دوران

## ایضا نوازش نمودن حجت خدا بر انجناسا سلاما لله علیه

وز حضرت حق رشته خدایت نکسته	افی تو که پیمان خدائی نشکستی
بحکم ز تو آئین شاهنشاه پرستی	حقا که خدمت مردانه بپستی
بانجم بلند آمده از اختر پستی	یکباره فنا ساخته و محو هستی

مهری شده از بندگی خالق کیوان

تقویت  
قلب رستم  
و پیکر

اگر  
باید  
و در  
باید

انجناسا  
ساز و ساز  
و ساز  
و ساز

جلالت و تمجید جناب رسول الله علیه و آله بران سپاس شقاوت پناه

از لطف حق و فرغ نایاب شه نشه	شر کرد و کرده سویان فرقه مکره
نزد بر صفا پیکار بفرمود با سپه	من حرم و حق را بنابر بندۀ در که
و ز خدمت شه بندۀ روشن لاله	بر فرقه کرد و جلالت منم انمه

کز تیغ بود غیت خورشید درخشان

پی شدن اسب جناب و پیاده رزم نور انجمن

پی کرده یکی اسبش چون باز فاده	بر خواسته از غیت و مرد اندر ستاده
بر قلب سواران زده چون شیر پیاده	بر کرد نش از عهد خداوند قلاده
چون وی بو فاماد را یام نزاده	در ملک و فاضل حکم است و اراده

حکمی که زمین و فلکش بندۀ فرمان

بخاک افتاد انجمن اسلام علیه و آله کثر جمعا

نزد تیغ عدو سوزن بهر جلد چو خورشید	وان قوم سید و زجان آمدۀ نوید
بسر زیت کاری که ز نامد کسان دید	در خون خود ازاده و مردانۀ بغلطید
و نه هاتق غیبی علم الله که چه بشنید	کاشتافت ازین بقعه دین را بجا وید

خوش نکه شتابد بسو رحمت یزدان

آمدن حجت خدا ببالین انجمن و اظهار ملاحظت فرمودن

افتاد چو از صفت آن فرقه بیباک	بر خاک بهین پیکران شیر غضبت
چاکر چو بر روی زمین آن بدن پاک	افرو و دیسی بر شرف و مرتبه خاک
آمد بر کشته اوسید لو لاک	می ساخت بعد از آن خون از رخ و پاک

خوفی که راست هنوز از رک شرابان

نوازش فرمودن بخت خدا به جناب خراسان سلام الله علیه

فرمود که هیچ لک ای بنده ازاد	کاندرد و جهان نام تو ازاده و حر باد
نامی بسزا داد ترا از که ترا زاد	در مکتب عشق آمده از کودکی استا
در شت بلا عهد خدا دید ترا یاد	بزدان ز تو خوشنود حسین آمده دل

طوبی لک طوبی لک ازین پایه پامان

جناب مصعب برای خراسان سلام الله علیه

فرمود ابا مصعب کای کرد دلاور	وی حریر باجی را ازاد برادر
طوبی لک از یاری فرزند پیمبر	خشنود ز کار تو جهان خالق داور
اکنون که ترا شو حسین آمده بر سر	مهمان عزیز می و غلام علی اکبر

العزة لله ازین مرتبه و شان

ازین جهان خواستن و ازین یافتن شهادت انجمن است

شد طالب میدان شهنش ازین عطا کرد	مردانه همی تاخت بدان لشکر نامرد
در عرض پیکار اینکینت بسی کرد	می گفت منم کرد ریاحی بهم آورد
هان این دم شیر است ایافر بر دم	بنمود بسی مردی مردانه فدا کرد

جانی که برانزده بود در ده جانان

جناب علی بن حریر باجی خراسان سلام الله علیه

فرمود شاه دین بعل شیر ظفر مند	کای حریر باجی را فخر خواسته فرزند
در یاری سلطان جهان شاه عدو	حریر تو دیاور هر لطف خداوند
هر چند که از کینه کز ستمی چند	صد یاره شود پیکرت ایشیر تنو مند

تو از خطری نیست چه پاینده بود جان

# ازین چهار خواستین بمیدان رفتن جز خواندن انجناب

ان شبیل غضنفر چو کمری پد در غم	رخصت طلبید از کرم خسرو عالم
بیزد بصفه شهنش میگفت دما دم	من فر شجاعت زید در ارم و از غم
دارم نسبی زخرو منم زاده ضیغم	ورگشته شوم خشمیت شیران نشود

من ضیغم تنها و شما کز فراوان

## جناب قزو غلام چنان بحر سلام الله علیه ما

ماهی که منور بودش غره دولت	شد قزو ازاده با خشمیت صولت
فرمود و مرا روشن شاهنش ملت	کای بنده ازاد حران والا همت
ثبت است چو او نام تو در دفتر خدمت	کز خدمت داد از فرزند امده نعت

نعت چهره از مائده رضه رضوان

## بمیدان رفتن جز خواندن جناب قزو سلام الله علیه

شکر و پدیکار بفرمان شهنشاه	هم قزو ازاده ابا غره چون ماه
نمی گفت منم شیر خدا را سگ درگاه	القدر الله ازین قدر و ازین جا
ترگشته حجاب و هم او لشکر گمراه	حالی که خلاص امده ابر طلت این چاه

در مصر بقاشاه شوم چون نه کنگان

## جناب ظهیر بن حسیا اسدی سلام الله علیه

شکر و ظهیر اسدی زاده حسان	زی ان کله و بن چون ضیغم غرمان
نمی گفت که امر و زمین و عرصه میدان	من فارس میدانم فی جالس ایوان
حالی که ز سلطان بجهاد امده فرمان	فرموده میزدان شمر و گفته سلطان

در گفته سلطان نکرم طاعت یزدان

شهید  
سیم

شهید  
چهارم

شهید  
چهارم

شهید  
پنجم

جناب برکین خضیر همدانی سلام الله علیه	
با حکم نخستین خرد و حیدر ثانی	سر و گرد بر برین خضیر همدانی
کاو بود ز حق صاحب اسرار نهانی	هم با خیر از جاوۀ اعجاز عیسانی
سر برده بعلم و عمل ایام جوانی	بامرتبه و یکمنه در مرتبه دانی
پیوسته پرستار حق و حافظ قرآن	
همیدان رفتن و رجز خواندن انجناب سلام الله علیه	
گفت ای ز خدا دوران نزدیک است	تو دیک من آئید و عیان رخ بنائید
ای قاتل بدرین ز می بگرایید	آخرین ای زن صفتان چهره کشانید
و ز مرد مرقصه بدوران برآید	و ز ضربت دستم سرانگشت بخانید
ای زمره راه ستم ضعیف غم خورمان	
رجز خواندن و زمره نمودن انجناب سلام الله علیه	
آن عاشق یزدانی و آن دشمن اهرن	زه مرده بزد بر صفت شد قافز تن
ز می بسز کرد بکردار تهن	می گفت بلند است تبار و دب من
هین تیغ من و کردن هر سفلۀ زمین	کز جان نهند حکم خدا را هله کردن
آن کافر کردن کش و آن سایه کفران	
آمدن یزید بن معقل لعنه الله علیه بمبارت انجناب و قرار میاهله	
انگاه یزید آن پسر معقل مردود	مرد کرد پدیکار کزین بنده معبود
کفش بمالمت که تویی کمره و مردو	فرمود بر پریش که تویی دوزخ معبود
در کار من و تو است خدا شاهد و مشهود	کز خاک خلیلم تویی از آتش نمود
تاکشته شود کافر بردست مسلمان	

شهید  
ششم

شهید  
ششم

شهید  
ششم

شهید  
ششم

در نه انجمن با یزدین معقل و کشته شدن انملعون

در دعوی اسلام در او یمنه با هم	نا آنکه مسلمان نبود کشته شود هم
و نه هر دو طرف رسته کین آمده محکم	نیت زد و ضرت دید ان زاوه ملج
جنت زیر بر آمد و و شد بجهنم	و اسلام بر بر آمد بر جله مسلم

بج پنج چه مسلمان شرف ملت و ایمان

مبارزت بحیرن اوس با انجمن و شهادت یافتن انجمن و پشیمانی بحیر	
ناگاه بحیران پسر اوس جفا کار	بنمود ز کین حله بران یکتنه سران
و نه هر طرف آمد بتش ضرت بسید	کا مدتن ان کرد سرافراز نکون سار
بر فخر همی کرد بحیر از در این کار	گفتا خردش و یلک ازین کرده و کار

وان یزدین از کرده هر کشت پشیمان

گفتا خردم قبول توبه انملعون را لا اله الا الله تعالی

وقتی که پشیمانی و سود نداشت	کا بار بدل دانه اقبال نکارد
نامرد قدم در راه مردی نکذاشت	بیکر بوقت خورشید بت ننکاشت
چون دیو سر خدمت یزدان نسیل داشت	دو مراست کواز توبیریم از دیده بیار

مانند بحیر از کرم و رحمت یزدان

تحقیق ناظر کتاب مستطاد عدم قبول توبه انملعون ابدی

بیکانه چون محرم اسرار نباشد	و رهست همانا که بر این کار نباشد
با رحمت حق از در انکار نباشد	ایست که بر جله سرار نباشد
اقبال نصیب تن او بار نباشد	نومید کس از رحمت داد او نباشد

گر جو بحیر است فزون رحمت یزدان

ایست که بر جله سرار نباشد

ایست که بر جله سرار نباشد

ایست که بر جله سرار نباشد

ایست که بر جله سرار نباشد

جناب و هبت عبد الله کلبی سلام الله علیه

شاهی که رساند بجلی پالک نسب را	بلر موجود اصل است نسب را و حسب
سلطان بحق است عجم را و عرب را	فرمود بسی و هبت از لطف و هبت را
کای دید پی یاری مارنج و تعب را	و ز خدمت مایافته خشنود که رب را

شهید  
هفتم

ز خدمت سلطان چرخ طاعت یزدان

ازین جهان خواستن و تمکیدن رفتن و رجز خواندن انجناب	از شیر دل از شاه بفرموده مادر
رخصت طلبید از پرخشود داور	مردانه رجز خواند و برانگشت نکاور
بشتافت پی نصرت فرزند پیمبر	پیکار تهمت را ای دستر لشکر
کز تنه کلبی منم آن شیل غضنفر	

شهید  
هفتم

ز بهار مکی دید بیار ز بهار و دستان

دزم کرم انجناب و مراجعت نمودن بخدمت مادر خویش	و اندر صف کین ضیغم دشمنی کرد آمد
این گفت و بر و بر منشان حله و رآمد	صد دخم فروین برید نش کار کرد آمد
با اینکه بران کرد و شان با ظفر آمد	تا زان بران مادر همچون پدر آمد
چون شیر یان از صف هیجا بد رآمد	

شهید  
هفتم

کاینک تو و از کار سپهرم و شادان

نوازش نمودن مادر و تحریص بشهادت نمودن انجناب را	ازاده و بر اعدا منصور و مطلقو
مادر بر سپهر گفت که ای پور دلاور	طوبی لك از خدمت یزدان پیمبر
تا بود ز جان بود پی نصرت داور	کاخر تو شادان شو این غزوه مادر
اند و میرای سپهر غازی با فتر	

شهید  
هفتم

اندم که تو در خون شوی غشته غلظان

در خجنا و هب مت آخر و شهید شدن زن اینجا سلام علیها

رو کرد و هب بار در جانب میدان	با موهبت و فرخدا گشت رجز خوان
کای قوم منم در کف حجت یزدان	و افکند می شش تن ازان لشکر عدنان
بس دست و مرا خصم جدا کرد بدستان	کا مد زن و شد کشته و گویند بدستان

مردان ز نه هسفر شاه پرستان

جدا نمودن سپاسقاوت پناه سر اینجا بر او بسو لشکر حجت اند

پس گفت بلشکر سپر سعد بد اختر	برند ز پیکر سران ماه بنو سمر
وان دیونژادان سر این میر ملک فر	با خنجر بیدار جدا کرده ز پیکر
وانداخته ان سر بسو لشکر داور	برداشت ز خاک انرا دلو ختم داور

می گفت سران به که بود در سر پیمان

انداختن مادر هب سر اینجا بر او بسو لشکر شقاوت اش

افکند سر پاکش ز لشکر ناپاک	کافتاد ازان سر تن شوی بس خاک
بگرفت عمو و بگفت انشیر غضبناک	وانداخت بیک حمله دوشن ظالم بدیناک
با کریدند کرد وراسید لولاک	بر کرد سوی خیمه که از دادر کالاک

فرمان جهاد است بر زن نامده فرمان

فوازش و عنایت حجت خدا بیا در هب سلام علیها

ای شیرین اندر صف محشر تو و فرزند	باشید ز مادر کف لطف خداوند
یزد شعله بجان اقر دل در غم فرزند	افروخت بدل آتش و بر سوخت اسپند
گفتا که ز ما باش خدا یا هله خورند	کن روحه امید مرا نخل برومند

فرمود شمش خیر تو باد و بر سبحان



### جناب خیر خالده خالده بن عمر و ازری سلام الله علیه

پور و نوه خالده از دی به ارادت	سرگرم جهاد آمده با فقر و سعادت
در یافتن خالده چو بد رفیض شهادت	کاوشا بهرست آمده از فرز ولادت
جان بازی در کوی حقش آمده عادت	در خدمت شه معنی اخلاص ارادت

اخلاص ارادت چه بو خدمت سلطان

### جناب سعید بن خنظل تمیمی سلام الله علیه

انگاه سعید پس خنظل از شاه	مخضت طلبید از شرف بوسه درگاه
در نزد حقش بود بسی منزلت بجاه	و کرد بدان طائفه باطل و کمره
رنجی بسزا کرد بنیر و شه نشاء	کر خله کرکان اباحیل و بهاء

از پای در آمدن آن ضیغم غرمان

### جناب عمر بن عبداللہ مذحجی سلام الله علیه

از کوه عبداللہ ازاده عمر بود	کر سلسله مذحجی شیرشکر بود
منظور امام آمده و ز اهل نظر بود	هم بحر عطا پیشه هم کان هنر بود
با حشمت و با طنطنه سالار ظفر بود	کر از علی رسم که هم اسم عمر بود

و در طلب رسم نگو باشد و ران

### رجز خواندن و در زمزم و شهادت یافتن انجناب سلام الله علیه

باذن خداوند و با فقر خدائی	مردانه بمیدان و فاکشت فدائی
شیران رجز خواند پس از جد سر	کای قوم که بسپرده سست وفائی
با عهد خداوند زمان کرد جدائی	اینک منم اندر کنف لطف خدائی

یزدانی و در باد که عاشق یزدان

شهادت  
شهادت

شهادت

مذحج  
کعبه بن عبدالمطلب  
المطلب علی  
المعجر  
نعمان  
طنطنه  
یعنی ترو  
جدار شکوه

جناب محمد بن افسر مرادی بخیر احوال سلام الله علیه

ازاده محمد پسر میر مرادی	ان کرد خزاعی بعرب معدن راوی
سالار افسر نام و یکف ابرایادی	شد نزد امای که بود مهد و هاد
بشتافت پس از آن ابر صفا عاری	بر لشکر ناپاک زد از پاک نهادی

ان کوهر پاکیزه و ان کوهر پاکان

جناب وقاص بن مالک سلام الله علیه

وقاص دلاور که بود زاده مالک	اندر مرغ یزدان سپهره است مسالک
بر خاک کف پای ملک چهره مالک	و جبهش هر در جبه خدای مد هالک
باذن حق ان مالک اسرار مالک	فر کرد بدان قوم گرفتار مهالک

که کشته و در تیه بلا عاجز و حیران

جناب مسلم بن عوسجه سلام الله علیه

با مسلم بن عوسجه شاهنشاه اسلام	فرمود که ای قدر تو از قادر علام
اندر دو جهان نیک سرانجام بگو نام	سر در ره ماداده زه نیک سرانجام
کز بندگی ما بود ازادی ایام	شد کشته اندر ره مازنده ایام

له تشنه سیراب از او چشمه حیوان

جناب عبداللہ بن مسلم بن عوسجه سلام الله علیه

بن مسلم بن عوسجه ان فارس نامی	کاموخت ره شاه پرستی بتمامی
فرخنده نسب چون پدر و جد کرامی	پیو بمیراث ره و رسم غلامی
بستود چو اختیار ملک را با مای	وامد شه دیز را چو پدر نامر حاکم

چون مسلم از و شاد دل و جان مسکن

شماره پنجم

کرد  
یعنی بهلولان  
و شعل

کوهر  
اول یعنی شربت  
تایسل

شماره ششم

مسالک  
جمع مسالک  
یعنی راهها

تیه  
یعنی صحرای  
بیابان

شماره هفتم

پاکیزه

شماره هشتم

### جناب نافع بن هلال بجلی سلام الله علیه

نافع قمر حسن که فرزند هلال است	بر چرخ شرف اختر خورشید مثال است
در ملک و فاخته جشید جلال است	ماهی است که سر حلقه اصحاب جلال است
رادی است که سر ختر رباب کمال است	از آده نیکو منش نیک خصا است

جز شاه پرستی چه بود خصلت نیکان

### جناب بحیر بن سلیمان رمانی سلام الله علیه

رخصت طلبید از کرم حجت یزدان	در پای عطا پیشه بحیر بن سلیمان
بارش بطوبی و از تخمه رمان	با صدق ابو نه رشف حکمت سلیمان
خوش باد که شاد است از و ایند مٹا	سرداره با زادی اندر سر پیمان

با عهد خدا و ند جهان حجت یزدان

### جناب محمد بن بشر خضری سلام الله علیه

سرداره پی نصرت شاهنشهر سرمد	از آده روان زاده بشر است محمد
نرسید که از و فخر کند ملت احمد	در یاری شه نیک برافراخت همی قد
شد طعمه شمشیر از آن فقه مرتد	سرخیل شجاعان عرب چون پدر جد

و از آده و جوانمرد چو از آده نیاکان

### جناب زهیر بن قیس بجلی سلام الله علیه

میر بجلی از آنکه زهیر است و رانام	باشد پسر قیس عرب حاتم ایام
اندر د و جهان هست نکو کار نکونام	کسترد هر روزه و را سفره انعام
فرخنده و را حالت آغاز چو انجام	نوشید بنفراجام کرامات بنفجاء

سرداره و بدیشده سر حلقه مستان

شهید  
هفدهم

شهید  
هجدهم

شهید  
نوزدهم

شهید  
بیستم

### جناب سلیمان بن سلمان از روی سلام الله علیه

شیرازی میر عرب زاده سلمان فرمود که ای طائفة تنك مسلمان ای بهر لثمی پ از ازار کرمیان	در بر سپه اهرمن آورد سلیمان تادد شما باز نبیند رخ در میان بیزار ز این شما خالق ایمان
---	--

با صدق ابو ذر منم از کوه سلمان

### جناب شیرین عمر خضری سلام الله علیه

فرخ پسر عمر که فرخنده بشیر است در سلسله خضری ازاده امیر است واندر صف پیکار ظفر مند و هزیر	بادولت پاینده و باصولت شیر است خورشید فلک رخشنده ضمیر است در قافیه نالطف خلا عذر پذیر است
---	---

هرگز تو مفر ما سخن ز قافیه بیرن

### جناب مسعود بن حجاج سلام الله علیه

از مخزن حجاج بود کوه مسعود اقبال و شرف چون زیر اندر بر مسعود بر جلیس سعادت که بود چاکر مسعود	و ز مشرق اقبال امید اختر مسعود ها دست ظفر حلقه زنده بر مسعود تا سایه دار بود بر سر مسعود
--	--

یک لمعه ز رخسارش صد مهر رخشا

### جناب عبداللہ بن مسعود ابن حجاج سلام الله علیه

عبد الله غازی پسر پردل مسعود در یافت سعادت بره خالق معبود شده حمله و ساز خشم بان زمره مردود	در سجده ملک و ارباب دم مسعود با موبک فیروز با کوب مسعود کز بخیر بودند انفرقه مطرود
---	--

بی راهبر راه نمایند شیطان

شهید  
بایست  
باید

فرخ  
یعنی باره دنیا  
ادب و  
انبال

شهید  
بایست  
باید

هزیر  
یعنی در میند  
دانا و  
قل

شهید  
بایست  
باید

مخزن  
بجای ز کوه  
و اقبال  
ها

کلمه تنبیه  
بود

شهید  
بایست  
باید

غازی  
یعنی چاه و کوه  
و راه  
مطر

مطر  
یعنی از دود و دانه  
بکوه

جناب بدر بن رقیط و عبید الله بن بدر و عبید الله بن بدر بن قیط الله علیه

بدر بن رقیط و پسرانش دو یل راد	ازاده عبید الله و عبید الله ازاد
یکدل شده در شاه پرستی بدل شاد	چون شیر دل او زده بر لشکر بیداد
افزود از ایشان عدد کشته زهشتاد	مشکل نبود این هنر از فرخداداد

کز فرخدادادی هر کاری بود آسان

جناب اسلم بن کثیر از عری سلاطین علیه السلام

فرزند کثیر از عری پر دل ایام	اسلم که بچان شاد از ملت اسلام
اند در سپاه حق آن نیک سرانجام	برخواست پی نصرت شاهنشاهیام
نام او فرخ پیغمبر نیکو نام	کز قرب خدا دید بسی عزت و اکرام

جان داده و جان یافته از صحبت جانان

جناب جندب بن حجاج خولانی علیه السلام

جندب شجاع جگر کوه بیکتا	از دوده خولانی آن معشر دانا
سرداد بشوقی که ندانست سرازیا	در خلد سرافراز و ادم و حوا
در زرم بداندیش ظفر مند و توانا	کردی چو کازم از نایده همانا

هم نیز نژاد پسر از این مادر دوران

جناب زهیر بن بشیر خثعمی علیه السلام

سر حلقه انصاری زهیر بن بشیر است	کز سلسله خثعمی زاده شیر است
فرزانه و ازاد و جوانمرد دلیراست	در بحر شرف کوه بهیمل و نظیر است
کجینه اسرارش عرش سر بر است	در شاه پرستی چون یکان هر پیر است

کش رحمت حق بر تن و بر جان نیاکان

شهید  
بدر بن رقیط

پنجم

شهید  
بدر بن رقیط

ششم

شهید  
بدر بن رقیط

هفتم

شهید  
بدر بن رقیط

هشتم

معاشر

یعنی طایفه و  
کره

شهید  
بدر بن رقیط

نهم

کره

بهاوان و شیرید  
شیخ

ختم کجینه

بخار و طغر زنا  
متلذذ و عین  
مهره

شهید  
سیا  
ساکان  
یعنی اجداد

# جنابو تمام سعید و سلام الله علیه

پس عاشق صیداوی چون شیر شکاری	پیش آمد و تعظیم نمود از در یاری
بر خاک ادب سود رخ و گفت بزاری	جانم بقدای ستر ای حجت باری
هنگام نماز است و گریه از گزاری	ای کعبه مقصود امید است که باری

یزدان کروم در کف حجت یزدان

تحقیق ناظر کتاب مستطاب درین معنی که نماز صورت ولایت است

شاهی که بحق معنی قرآن و نماز است	از بهر نمازش سوخو روی نیاز است
زی کعبه کند چهره و نحو کعبه را بملت	قربان نیازی که از آن مایه ناز است
سلطان عراقت و شه نشاء حجاز ملت	تا اوست در رحمت حق بر هر با ملت

بل ذات رحیمست و بود معنی رحمن

## جناب سعید بن عبد الله و زهیر ابن قین سلام الله علیه

انگاه سعید و پسرین ستادند	پیکان بلا را سپر سینه کشادند
بنکر که چه مرد اندر قدم پیش نهادند	اهلا که چه پاکیزه دل پاک نهادند
کوفی که ز مادر بی این کار بزرادند	در شاه پرستی چه فرون همت رادند

این معنی خدمت بود ای شاه پرستان

## شهادت یافتن جناب سعید و برابری حجت خدا هنگام نماز گزاردن

تا آنکه سعید آن علم فرو سعادت	افتاد بخاک از پی تعظیم شهادت
خوش گفت زمین بوسید از روی ارادت	جان بهر همین داشتم از مرز ولادت
در مذهب ما با ختن جاز شده عادت	در کیش محبت به ازین نیست عبادت

کاین جان پرستش بود و معنی ایمان

صید و شیر  
و ناغاه و ناگاه

شهید  
سی و یکم

کز ایشان  
یعنی بجا آوردن  
و ادای نمودن

تحقیق  
ناظر کتاب  
مستطاب  
درین معنی

نکته  
سی و یکم

نکته  
سی و یکم

# در توصیف و تجلیل از بنی کور اسلام علیهم السلام

این زاده عبدالله ازاده سعید است	کز فرشتهش کوب اقبال سعید است
سرداره و اندر سر پیمان مجید است	سزارمه از بندگی شاه شهید است
غریب و سخی جنت و اداری کلید است	خود کشته شدن او را ادیش عید است

عیدی که در آن پاک روانها شده قربان

## مبادی جنات دهن بن قین بالشکر کفار شهیدان

یکتا پس قین ظفر طنطنه سردار	کان دل شده بر کنده دل از صحبت دلدار
ملحق شده در راه بشاهنشاه اخیار	اماره که در راه خدا کشته شود زار
ده مرده برون آمد و یاتبع شربار	افکند صد و بیست تن از فرقۀ اشبار

تا شد بر اخیار و قین کشت با قرآن

## مضمون حدیثی که ابن نما در شریعت کرده است

راخبار رسیده است بدینگونه روایت	خون کوبیده کند شیعه را آغاز حکایت
مرویت که آن فرقۀ بیفهم و درایت	کافراشته در ظلم و ستم یکسر روایت
مهلت نبدارند بساطان ولایت	کز بهر نازان کهر بجز هدایت

هر از شود با کهر ادبی دبان

## جناب حید بن مظاهر الاست سلام علیهم السلام

فرمود جهان دار شده باطن و ظاهر	با پیر جوان بخت حبیب بن مظاهر
بر حکم قدری که توفی حاکم قادر	در کار قضای ازلی صابر و شاکر
سرمایه نور قران موی تو ظاهر	مأمو بود شمس و شهنشاه تو امن

ای پرتوی از روی تو خوشید درخشان

قبر  
یعنی شهادت و  
شکوه و در اینجا  
یعنی لطف و عنا  
یت است  
مه  
یعنی شهادت و  
مژگان

طنطنه  
یعنی جلال و  
حشمت و شکوه  
اقرآن  
چهار قریشی  
نزدیکان

روایت  
من ابن نما

شهیدی  
و چنانچه

### جناب بن قوطه انصار سلام الله عليه

بن قوطه انصار فرخنده سیر بود	کاوتیر عد و راز شهنشاه سپر بود
هر تیر که تا کوی دلش راه سپر بود	شوریده دلش عاشق پیکان دگر بود
زان آتش عشقی که بجان مشعله بود	تغزاجرات پیای چرخ خبر بود

و کفایت در بیجا که مرانیت و صد جان

### بخاک افتادن اینجا آمدن حجت خدا بیا این

از رخ پیای تنش افتاد چو بر خاک	شد شاد از جان دلستید لولاک
فرمود شمشیر خدا ز جان دل پاک	پیغام مرا با زمرسان بادل غمناک
زی جد و پدر از بدایز مر بیاک	و انگاه زمین عرضه کن ای جوهر ادراک

کایند بیگره یزید زنده مهمان

### جناب از امر کرد ابو زمر غفاری سلام الله علیه

شاهی که بود مظهر غفاری باری	فرمود بصدرافت با جون غفاری
کای بنده آزاد ابودر که بیاری	ما و از وفا آمدی صدق شعاری
و اکنون کند از تبه مهت غاشیاری	برگرد بسو وطن با غم و زاری

در ماتم ما بنشین بادیده کران

### ازین چهار خواستن جناب چون از حجت خدا صلوات الله علیه

ازاده فرخنده حسب جون نگو نام	کز خدمت شاه یافت نگو نامی ایام
نالید و همی گفت بشاهنشاه اسلام	کاین بنده که پرورده از انفسه انعام
زین چشمه توفیق چو در نکشد جام	کز بهر نثار تو بر ورده مرا امام

کر خون سیاه است ترا قابل قربان

شهرت  
پنج

لولاک  
استان محدث  
مدنی  
لولاک تا خلقت  
الافلاک  
زی  
یعنی سو و نیا  
و نزد

شهرت  
پنج



# شاه و وزیرین انجمن اسلام در کتب فیضیه شهادت

هر چند که بوم تبه و زک سیاه است	پاکیزه و روشن شود ارقا با شاه است
بامهر توام چهره سیاه غیرت ماه است	مز کشته راه تو و داد ارکواه است
اینست ره مقصد و جان واقف راه	در شاه پرستی هر راد تبه و جاه است

تبه  
یعنی سیاه و تیره  
و بد

واقف  
یعنی آگاه

من هم بقداای تو غلام در ایشان

## در نمودن و رجز خواندن انجمن اسلام الله علیه

این گفت و پیر از رخصت شه کشت چو لاش	در خون عمر سپهی طاعی سرکش
که تیغ بکافر زد و که بانک بر ابرش	بر خواند ابا شور حسینی رجزی خوش
فرمود منم چون سیر بنده مهوش	بر قلب سپه رستم و بر میمنه ارش

طاعی  
یعنی عاصی و  
نافرمان و  
مکره  
اوش  
یعنی اسب

ارش  
نام تیراندازی  
مهور  
۱۳

در میسر چو شیر سپه پر دل و غرمان

## جناب عمر بن خالد صید اسلام الله علیه

رخصت طلبید از شهر دین و اثر حید	عمر و ان پسر خالد صید اوی با فتر
والا رجزی خواند بگردار غضنفر	کام و زمین در صف کین ضیغم صفدا
شمسین و کردن این قوم کران سر	چون قافیه ای دوف غلط پیر و کافر

شهادتی  
هفت

یزدان کشت بد کشت پرستنده شیطان

## در نمودن شهادت یافتن انجمن اسلام الله علیه

ان شیر دل را د و هر بر افکن عاشق	مخورخ معشوق ازل عاشق صادق
زرد بر صف ان فقر نامر د منافق	وان واسطه خلق و پرستنده خالق
فرمود تقدّم که تو اما همه لاحق	شوم منتظر مقدم یا ران موافق

هزبر  
یعنی شیر

تقدّم  
فعل امر است  
یعنی پیش  
برد

در خلد برین باش پذیرنده مهان

مطبوعه مجلیدین مقابسات لایحیجان توحید در ۱۰۷۱

### جناب خظله بن سعد شای سلام الله علیه

پیش آمد و بستود ملک را با مای	پس خظله پور سعد آن عاشق شای
در سینه مکان داد چو معشوق کردی	هر تیر کزان فرقه در آن کشت تمامی
در شاه پرستی چهره به از فرمدای	شاه را سپر آمدن آن فارس نامی

تاجان بغداد کرد زهی فرو زهی شان

### سلیمان غلام حضرت صلوات الله علیه

کا و ل بره خسر دین جان بغداد کرد	از خیل موالی چو سلیمان که وفا کرد
احرام و فایست و در آن کعبه جفا کرد	زی بصره شد و کار بفرومان خدا کرد
کز پیکر پاکش سرفروختند مجد ا کرد	در آنکه عبید الله بیدین چه جفا کرد

ازاده سری در کرو بیعت سلطان

### جناب عبد الله بن یقطر سلام الله علیه

زی کوفه سفر کرد ابا فر و جلالت	عبد الله بن یقطر کز شه بر سالت
میساخت جهان را بسو شاه دلالت	در راه خدا دید بسی ریج و ملالت
ان کافر و سر کرده اصحاب ضلالت	شوی که در آن خطه هر داشت ایالت

اور از جفا کشت پیر از ظلم فراوان

### جناب سدید بن عمر سلام الله علیه

سودای عجب در سر آن عاشق مست	چون شیر سدید پسر عمر ز جاجست
بر قلب سپه راند و صف میهنه شکست	غریب و بشیر بلی اخت همی دست
مگفت منم چاکر شاه که مرا هست	در میسر جان داد سوار که از ورست

جبریل امین در و جهان خادم در بان

### در زمره مؤمنان شهادت انجمن اسلام علیکم

این گفت و می برزد چو نشیر غضبناک	بر فرقه شرف به صفت ان زمره پیداک
افتاد چو آتش بدل ان خس خاشاک	افکند بهر حله کوهی بسر خاک
بس تیر و سنان آمد بران بدن پاک	ببخود شد و غلطید بخون بآبدن چاک

تا بهره چو اخوان دید از نعمت این خوان

### جناب یحیی بن کثیر سلام الله علیه

شاهی که فلک مسند و بنوشید سربل	مهر فلکش دگر از رای منیر است
چون احمد مختار بشیر است نذر است	فرخنده خطایش یحیی بن کثیر است
کز رحمت داد و تراخیر کثیر است	کاویزه کوشش سخن حضرت پیر است

فرموده پیران چه بود کوه غلطان

### جناب زهیر بن سلیمان سلام الله علیه

قادر و نمائی سپه اهرمن از جان	وز جان شنوی مدح زهیر بن سلیمان
کائنات بمعنی بود و معنی انسان	مردی که بود مرد مک دیدۀ ایمان
چشم و دل و جان داشته بر بیعت	در عین شه نشاه پرستی شد سلطان

منظور خدا آمده و ناظر قرآن

### جناب قره بن ابی قره غفاری سلام الله علیه

فرزند ابی قره طغرمند غفاری	شد قره ازاده پی نصرت و یاری
با اذن خداوند جهان حجت بار	بر قلب کرازان زد چو نشیر شکاری
وامد بتن پاکش بس ضرب کاری	بنمود سؤمک بقاراه سپاری

جانفش چو خدای امد ازین فانی زند

شهادت  
چهارم

شهادت  
چهارم

شهادت  
چهارم

### جناب مالک ابن اوس سلام الله علیه

مالک پسر اوس بفرمان خدائی	زى تیره دلان تاخت از و شنید
بانصر خداوندی و بافر خدائی	ای شیعه کورت هست سرخو سر
وقست که تابند کرمیان بکشائی	و نه کویه را آیدینه دل زلف ز دائی

در مقام مملوک ملک مالک دوران

### جناب نعمان بن عمرو سلام الله علیه

نعمان پسر عمرو بفرمان جهان بنیان	خورد و جهان شدن همی از تیره نعمان
دشنیده اطعموا الله از باطن قرآن	در شاه پرستی هر جا بندۀ فرمان
در خدمت شاهنشده دین حجت نزد	در عشق کین خدمت او بدلا سر

اهل اسیر جانی که در دره جانان

### جناب سلیمان بن عوف خضری جناب غیلان بن عبد الرحمن سلام الله علیه

بن عوف بن خضری ازاده سلیمان	براهر منان تاخت بفرموده یزدان
باحضرت غیلان پسر عبد الرحمن	بازی مشمر طنطنه حضرت غیلان
این خدمت سلمانى ان فرسلیمان	دو شیر یان تن هر دو چون خفتان

ان رقیبه این رید و این منزلت ان

### جناب عبد الله بن سمعان سلام الله علیه

بنیای شه و کوش بفرموده سلطان	منظور خدائی پسر پر دل سمعان
عبد الله غازی بوغار ستم دست	فرمان شهنش قالی فرموده یزدان
منظور و از خدمت شه بدلا سر	نزد بر سپه اهرمن ان فرسلیمان

هر جمله او ایبتی از قادر سبحان

شهنش  
چهل و  
پنج

شهنش  
چهل و  
ششم

شهنش  
چهل و  
هفت

شهنش  
چهل و  
هشت

## جنات عطية بن وحاد وقيس بن منية سلام الله عليهما

در پای عطا زاده وحاد عطيه	در خدمت شه تالمقيس بن منيه
در راه خدا دیده بسی رفیع و بلیه	در فرقه مصداق و هم خیر بریه
پیغمبر ندان و منقاد و صیه	در اشک حق هر يك شرار سریه

سزار چنین باید در لشکر نیران

## جنات قیس بن عبید الله همدانی سلام الله علیه

از کوه عبید الله قیس همدانی	زی بد کهمران ناخته چون برق یمانی
معشوق ازلفتی بر این عاشق خفا	کا و کوه را باقی شده در عالم فانی
در خلوت حق محرم اسرار نهانی	وزر و لست شه حیات اعجاز عیانی

در مجد و بزکی شرف دوده همدان

## جنات حجاج بن سعید سعد سلام الله علیه

حجاج سپهدار که شرار سعید است	از دوده سعدی که پاک سعید است
این کرد سبک جمله که سالار و خد است	با گزین کران افت از قوم عنید است
چونشیر غضبناک شجاع است و رشید است	هر دم ز حقش قدرت نیر و جدید است

بل قدرت وی ایستی از قدرت نیران

## جنات عمرو بن ابی کعب سلام الله علیه

عمرو بن ابی کعب اباشاه پرستان	براهر منان ناخته چون رستم دستان
نوشیده می بخوردی از همت مستان	مستان خدائی هم شمشیر بدستان
شمشیر و سنان در بریشان سبزه ستان	لوزر بخود از صولتشان شیر نیستان

یا العجب ز طنطنه شاه پرستان

شهید  
پناه

شهید  
پناه

شهید  
پناه

شهید  
پناه

شهید  
پناه

<p>جناب عامر بن مالك سلام الله عليه</p>	
<p>عامر ملك ملك وفازاده مالك در راه خداوند بپیموده مسالك وجهمش هر درجه ملك آمده ها</p>	<p>در ملك وفا آمده دارای مالك باعشق خدا در فکند تن به مالك از قرب ولی الله مصداق هنالک</p>
<p>کز قرب حق اید هله ایتمرت شان</p>	
<p>جناب خرمه بن مالك سلام الله عليه</p>	
<p>راز سپر شیر خدا را شده مالك در عالم خلق آمده بینای مسالك یزدان کروا نراهی رتبه كذاك</p>	<p>خرمه میل شیر شکرزاده مالك در عالم آمده دارای مالك وانکو بره شاه پرستی شده سالک</p>
<p>زود اكه بود منزل او خدمت یزدان</p>	
<p>جناب جله بن علی الشیخ سلام الله عليه</p>	
<p>فرزند علی جله كه در دوده شیبا كسرتده هر روزه وراسفره از ان خول باشاه پرستان كه بود رستم دستك</p>	<p>خوان كرمش بود پر از نعمت الوان تاد رصف رزم است اذ از لوله بر خول وین شیر لا ورم بود از شاه پرستان</p>
<p>اهلا بفخار و شرف دوده شیبان</p>	
<p>جناب عمر بن احمد و خضر سلام الله عليه</p>	
<p>در دوده حضم یل منصو مظفر كا وراشرف شاه پرستی است بهر شمشیر نند در ره یزدان كروكر</p>	<p>از كوهرا حدوث بود عمرو دلاور خود و نر دهنش زیب سر زینت بكو چشمش بشه كوش بفرمان پیبر</p>
<p>فرخنده بصیر كه دهد كوش بفرمان</p>	

دارا  
یعنی صاحب ملك  
و دارنده  
۱۲  
شهید  
پنجاه و پنج  
هنالک  
اشاره به انوار  
هلاله  
هنالک الوان  
الله التي هوج  
نوا یا وحت  
عقبا  
شاه  
و شمشیر  
شیرشو  
محض شیر  
و شمشیر  
کرمش  
معجین است  
شهاب  
و هفت  
دوده  
یعنی المشرقی  
و عابدان  
شهاب  
و هشت  
کوکو  
یعنی مسموم  
لواء و ما

### جناب قنبر بن عمرو بن سلامی علیه السلام

شیراوشن مری پسر عمر دلاور تا بوده پی شاه پرستی شده یکسر پیش آمد و غریب بگردار غضنفر	قنبر که از شاد شاد لاجید و صفدا سزاده و بر شاه پرستان شده سزا غزمان غضبناک همی ناند تکاور
---	---

یکسره دلاور بد و صند کله سر جان

### جناب عبدالرحمن بن زنی سلامی علیه السلام

در خدمت یزدان هر جا بنده فرمان خوش آنکه در آید بر خدمت یزدان نقد سر جان بر کف منقاد جهانیا	از دوده زنی که ان عبد الرحمن هم خدمت یزدان شمر خدمت سلطا در خدمت شه تاجر بود نقد سر جان
--	---

اهل اسرار جانی که بود قابل قربان

### جناب مجمع بن عبداللہ عایدک و عمر بن کنای و قاسم بن حاد سلامی علیهم السلام

مجمع پسر پر دل عبد الله را داست قاسم پسر حارث فرخنده نژاد است زمین مرتبه جز شاه پرستی چه مراد است	کز قزو شش شصت عمر بن کنای است کش مرتبه این دو مهین خواجہ را داست ما شاه پرستیم و همان عهد بیا داست
---	--

خوش آنکه چو ما عهد بجا آر و بیان

### جناب مسلم بن کنای خراعی و منیع بن زیاد سلامی علیهم السلام

مسلم پسر کنای که فرزند کنای داست کاین کرد رشید از کهر اهل شاد است در هر نفس عهد خداوند بیا داست	در نزد شش شصت قزو منیع بن زیاد است در ایل خراعی چو بد ز خواجہ را داست در خدمت خو شصت اینخواجہ زیاد است
---	--

ز قزو خدای طلب از خدمت سلطان

شیراوشن

یعنی شیراوشن

شهادت

و تمام

غزمان

ماردن غضبناک

است یعنی خشم

الوده

شهادت

شصت

یکسر

شهادت

شصت

دور

شهادت

شصت

سیم

شهادت

شصت

چهارم

شهادت

پنجم

مطبوعه عابدیه بازنامه ناصری در علم شکار و پرورش باز و باش

۴ پس

جنابا قاسط و کوش پسران زهیر تغلی سلام الله علیهم

پویان بره شاه پرستی و اطاعت	پس قاسط و کوش بن زهیر از عظام
در سلسله تغلی از علم و شجاعت	هر یک بسرا مالک اقلیم شفاعت
در مدد حشاشان ساز بیک رشته رفتا	ان پیرو طریق امد و این میر جاعت

باقیت ولیکن سر این رشته بدو

جنابا کاتر بن عتیق سلام الله علیه

خودزاده ازاده عتیق است کنانه	از سلسله شاه پرستان زمانه
در کشور هستی زامیران یکانه	در شاه پرستی ز بزم کان زمانه
در پای کرامات و رانیت کرانه	هی قصه پاکان و امارت و فرمانه

کز بحر الهی بود این کوه تابان

جنابا شریح بن عبد الله سلام الله علیه

از ملک عدم تا خند ز کوشور هستی	خو زانده شریح از جهت شاه پرستی
با الله که درین ره نغمه غفلت وستی	در طاعت یزدان چه به از شاه پرستی
پیموده شاه پرستی بدرستی	باید زره چابکی و از در چستی

شادانکه بود هم قدم شاه پرستان

جنابا ابی عثمان سلام الله علیه

زد نعره می نایره شاه پرستی	در جان ابی قمار از آتش مستی
تا سوخت و مرا فاش و نهان خویش	از روخت چنان در دل جان آتش
پیموده ره شاه پرستی بدرستی	ره بوده بقرآن و بچالاک و چستی

جز شاه پرستی چه بود معنی قرآن

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت



شہد ۷۱

شہید ۷۶

شہید

شعبہ

تتبع

شہید  
۷۶

۷۷

عالمیت  
یعنی مهرانی  
لفظ  
شهادت  
عجرب  
یعنی از روی

شهادت

غازی  
یعنی مجاهد  
درام خود  
دین  
شهادت  
فراختن  
یعنی آمدن و رفتن

شهادت

جنابا عمر بن حنظل الخضری سلام الله علیه	
در سلسله خضمیان عالمیت رب	با حضرت عمر است بهین زارۀ جنڈ
کاودیدہ مستبب را زیدہ مستبب	در مرتبہ از شاه پرستان مجرب
چون فرزند گفت بهر نوز بهر شب	جز شاه پرستی نبود ملت و مذهب
خوشا آنکه چنین فهم کند معنی ایمان	
جنابا عمر بن عبید الله صیدای پاکیزه کهر بود	
هم کوهر عبید الله بستوده عمر بود	کز دودۀ صیدای پاکیزه کهر بود
شہ را بوی از عین عنایات نظر بود	خود مرد مک دیدۀ اقبال و ظفر بود
شاخ شجر دینا فرخندہ ثمر بود	در بیعت آن ده تن او بیخ شجر بود
کامد ز خدایک بشارت بر ایشان	
جنابا عمر بن مسلم سلام الله علیه	
موکائی و عالم زمر بنده نوازی	فرمود ابا عمر بن مسلم غازی
کای میر عراقی نسب ایشیر حجازی	ما سر خدا ایم و تو خود محرم رازی
سودا که شهادت ترا سر مایه بسازی	نزد اکه سر فخر بگردون بفرازی
اینست سر کار و داند در سلطان	
جنابا یزید بن حصین الحمد سلام الله علیه	
اهلا یزید بن حصین الحمدانی	المشرقی القاری میر همه دانی
بج کفتر سبجانی ما اعظم شانی	و رشن بود از چهره اش اینرا ز نهانی
جان داده و جایافتہ این عاشق نجانی	در مرتبہ شاه پرستان عیانی
در عشق تعالی الله ازین منزلت شان	

مطبوعہ مجاہدین ترجمہ رجوع الی الصبا فی القوۃ علی الباء فارسی

جناب عبدالرحمن بن عبداللہ علیہ السلام علیہ	
باشد چو غلامی بد و عبد الرحمن	عبد الله الرحمن بد و عبد الرحمن
زین فرخدا شی بر عبد الرحمن	تا حشر بنانزد پسر عبد الرحمن
ای دل چو پیر بی بر عبد الرحمن	ما را بوسانی بر عبد الرحمن
خوش آنکه بود هم سفر عبد الرحمن	
جناب عبدالرحمن بن عمیر الکلبی سید المرسلین علیہ السلام	
دُم لایه نماید بد و عبد الرحمن	شیرا و شیرن کلبی بد و عبد الرحمن
زین شاه پرستی بر عبد الرحمن	جز شه نه پرستی بر عبد الرحمن
جیریل نیرد بر عبد الرحمن	جز حق نشیند بر عبد الرحمن
جز شه نبود در نظر عبد الرحمن	
جناب ذریر بن عمیر الانصاری سید المرسلین علیہ السلام	
سر حلقه انصار زهریر بن عمیر است	کا و قاتل شرار نماید خیر است
در شاه پرستی ز رفیقان بریر است	کوئی که هانا پسر پاک خضر است
تیغش که در فرق عدو و اعرسیر است	اول که در زهره بد خواه زهر است
اندم که برد سر زین دشمن سلطان	
جناب انزل بن کامل الاسدی سید المرسلین علیہ السلام	
شیر اسد بیشه انز زاده کاهل	دانای خرد پیشه خداوند قبائل
در بیعت سلطان بحق حجت کامل	سزاده و سزافتنه از بیعت جاهل
جز عشق و دوا ملل انکاشته افل	جز وجیر خدا در نظرش عاقل و ظل
و جعت همی خواند در جعت سلطان	

شهادت

دوم کلام  
یعنی تعلق و پیوستگی  
شهادت

بستر  
یا در بستر افتادن  
یعنی مسکن  
الرحمن

در جنت  
یعنی در بهشت  
شهادت

بدخواه  
یعنی دشمن

خداوند  
یعنی صاحب مالک  
شهادت  
و جعت  
استاره یا به مبارک  
ای رحمت اللطیف  
فطر السموات  
الارض

قادر غلام حسن و غلام عمر و غلام محمد و غلام علی و غلام محمد و غلام علی

قارب که زانصار موالی از شتر	ازاده و با بخت سعید است بر این
ظاهر بصف عمر و غلام علی و صفدر	سالم بد و خواجه کلی مه با فتر
هر چای پی شاه پرستی شده یکسر	بی شاه پرستی ندر می دیده ندر هبر

با شاه پرستی شده خود هادی رهدان

جناب زهیر بن سلیم بن محمد بن عجلان الانصار سلام الله علیه

هتای زهیر بن سلیم است نهانی	تار مهین شاه پرست همدانی
در عشق فنا ساخته این پیکر فانی	در کسو باقی شده زان پیکر ثانی
هستند بسی شاه پرستان بنهانی	لیکن بود از شاه پرستان عیانی

ازاده نعیم انکه بود زاده عجلان

جناب عمار بن حسان بن شریح الطائی و حسان بن حار سلام الله علیه

از کوه حسان شریح انیل طائی	عمار بود در صف عشاق فدائی
فرموده خدا مدحت این فارس طائی	از است که یزدان کند شمع سرائی
بستوده که آمد از شاه ستائی	چون وی بود از شاه پرستان خدائی

از کوه حارث بنیل باطنه حیان

جناب عمر بن ابی مناع جعفری سلام الله علیه

عمر بن مناع جعفری از در طاعت	پیموده ره شاه پرستی با طاعت
بر خاک کف پای شمشیر و خراعت	یعنی که بود بر سر و تاج شفاعت
در ویران و پادشاه ملک قناعت	این عیسی جان آمده هم ناک جماعت

کاهون کفر و کشته و در خون شده غلط

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

شهادت

جناب هاشم بن عتبہ سلمی بن قریظ قال سلاماً علیہ	
بشنو سخن از مرتبه وحشمت هاشم	در بایستی هر قطره از همت هاشم
غرقند بزرگان هر در نعمت هاشم	در شاه پرستی هر از خدمت هاشم
ما و اهل فیضی سدا از رحمت هاشم	دانند که بجز بار خدا قیمت هاشم
کواهر من آمد کهری جفت سلیمان	
گفتار حشمت و جلال آن بزرگوار سلاماً علیہ	
تعظیم کن از حشمت این هاشم مرقال	آن هاشم مرقال نکو فر نکو فال
کانه دره ال است و را چه بخون ال	زین کرد تهمت بپس طعن ز نذر ال
پویان بر کایش چو ملک نصرت و اقبال	ببرای که طوبی ال ازین حشمت جلال
بر کوی بنامینم ازین مرتبه و شان	
جناب فضل بن علی بن ابی طالب صوات الله علیہ	
فضل بن علی در نظر فضل خداوند	بر لشکر دشمن چو پدر بو ظفر مهند
بر بود سراز کفر با فر خداوند	آن فر سلیمان ز تن اهرمنی چند
بر سوخت قهقن ز پی چشم بد اسپند	خون کریمن از ماتم آن نخل بروند
کر نای در آمد و را تیشه دومان	
جناب حجاج بن مسروق مؤذن الخضر صوات الله علیہ	
حجاج مؤذن که ابا خا طرا کاه	می بود ملک را چو ملک واقف در کاه
در بان سر بود زهی مرتبه و جاه	اھنک غرا کرد پس از آن شه نشاه
این هادی ده تاخت بران زمره کراه	ناکشت قرین باشهدا اشهدا بالله
کاین ده شاه پرستی بود اینسان	

حشمت  
یعنی جلال و رف  
بر شکوه  
شهادت  
کفر  
معروف و دروغ  
معنی و حق و شکر  
آمد

مرقال  
لغیاً جناب است  
یعنی جیت و قیام  
علاک

ال  
اول یعنی اول  
بدست و دم  
سیح

شهادت  
کفر  
یعنی با دشمن  
بد و جزای کار  
زشت

اھرمین  
یعنی دیو  
۱۳

قتل  
یعنی منیم  
شهادت

مطبوعه حاج میرزا کزلاخصاصی علم النواصن را کثیر غیره

# جنابا لال بن نافع بن اهلان بجلی سلام علیہ

بد رجلی نکه هلال آمد نامش  
بر جیس بود چاکر و بهرام غلامش  
شد سوخته در نار غضب کشت مقاش  
در حسن مکین بندہ ستر ماہ تماش  
هر شوم بد اختر که زخو شد حشاش  
کا نکس که خدا ساخته مغضو اہ امش

لرز زلف آتش و آتش نیران

## در زعفران و زعفران شدن آن بزرگوار سلام علیہ

هر تیر که آن شیر عین داشت برکش  
پس دست بشمشیر لایچ و چو آتش  
تا میرد شاه چهره چون کرد منقش  
افکند بران زمر و بیاہ چو ارش  
افتاد بران خار و خس عاصی سرکش  
خوش لاکہ شاه پرستی سپر خوش

اینست ره امر و دھی دل رھدان

## از پای درآمدن و دستگیری شدن آن بزرگوار

بسی مهر فرون بود پیغمبر آتش  
از شاه پرستی بود این فرو و جلاش  
بشکست ز تیر ستم آخر پر و بالش  
شد بد رفلک بندہ فرخندہ کلاش  
نان و نمک شاه جهان باد حلالش  
بستند بزنجیر جفا آن برویالش

از پای نکند ند جوان رستم رستان

## بر خیز سلاشقاوت پناه انجنار از بزرگوار سلام علیہ

آن کینج سعاد ترا اشار رستگر  
بر دست زنجیر جفا عاجز و مضطر  
انکاه سراپاک و مرا شمر رستگر  
بردند بنزد پسر سعد بد اختر  
کز سلسله هرگز نبود عار غضنفر  
با خنجر بیدار جدا کرد ز پیگر

خوش لاکہ چو او سر هدا اندر سلطان

شہید ۹۹

شهادت یافتن جناب ابراهیم بن حسین سلام الله علیه	
فرخنده براهیم که فرزند حصین است جشید نهان باشد و خوشید زمین کاغشته بخون در شاهنشهر نیست	برچرخ شهادت فرزند جبین است فی که در شاهنشهر و شرف برتر از اینست در شاه پرستی چو در رسم جبین است
غافل مشو از رسم و رسم شاه پرستان	
جناب علی بن مظاہر الاسکندر سلام الله علیه	
در خدمت درگاه شه باطن و ظاهر کایات بزرگی ز رخسار امد ظاهر بوسید زمین نزد شه کل مظاهر	همای جدید است علی بن مظاہر و ز چهره او نور خدائی شده باهر و ز غرورش امد بخسان غالب قاهر
بریکد کرا نکند بسی پیکر بجان	
جناب معلی بن معلی الغفار سلام الله علیه	
فرخنده معلی که بود پور معلی پیغام سرش امدش ز عالم بالا مقبول خداوند تقدس و تعالی	بارتبه عالی بود همت اعلی کای در کوانایه و ای کوهر والا فرد از تو خوشنود حق از کرده حالا
عالیست تراد در وجهان منزلت نشان	
جناب طرماح بن عبد بن خاتم الطائی سلام الله علیه	
با اذن حق و واسطه فیض و عالم می گفت که در راه خدا جان سیر که پاینده سرائی که بود زنده از انیم	جان داد طرماح عبد زاده حاتم بگذار که در خدمت دربار سدا این نم باطننه موی که در در کف جم
در زلفیهش جگر ضیغم غضبان	

شهادت

آیات  
جمع آیات  
علامات

شهادت  
باهر

یعنی ظاهر  
الشکاره  
هویدا  
پور

یعنی پور  
شهادت  
سرش  
یعنی نوشته  
ملک

شهادت

### جناب عالی بن خطه الغفاری سلام الله علیه

بن خطه فخره معالی غفاری	کامی بود شمر تبه در حضرت باری
چون بوی خوش از چهره عود قناری	بر جست و میان بست بجان بازی و
بنمود پدیکار عد و راه سپاری	چون مرز عد و شد ز نیر و شرب تازی

لب تشنه خواهید سوز و خنده رضوی

### جناب ابن عمر غفاری سلام الله علیه

جابر بر عروقه ظفر مند غفاری	بیخود شد و برخواست پی نصرت و یاری
می گفت که دارم سرخو رشید سوار	چون نرسد هم در قدم سایه باری
ای لچو درین کوی سرچا بسیار	حشر تو بود با ملک میر غفاری

در هر و ز جزا از کرم مالک سبحان

### جناب سوار بن عمیر الحمیدانی الفهمی سلام الله علیه

طوبی لسوار بن عمیر الحمیدانی	دانا دل فهمی و ادیب هر دانی
سرداده و در یافتن سرد و جهانی	در عشق تعالی الله ازین عاشق جانی
و ز هشمت این محرم اسرار نهانی	کز مرتبه در شاه پرستان عیانی

فرموده اما مشرقم از دوده همدان

### جناب سالر مولای عامر بن مسلم سلام الله علیهما

سالریدر عامر بن مسلم غازی	می بود ولی داشت سر بنده نواز
در خدمت اسلام دو مسلم غازی	در جمع حقیقت بود این زندنیازی
جز خدمت شاهش چه نیازی چه غازی	در یاب بسی نکته اگر محرم دانی

شه غیر کلام الله نا حق چه بود هان

شهید

کامی بود شمر تبه

در حضرت باری

بر جست و میان بست

بجان بازی و

چون مرز عد و شد

ز نیر و شرب تازی

بنمود پدیکار عد و راه سپاری

کامی بود شمر تبه

در حضرت باری

بر جست و میان بست

بجان بازی و

چون مرز عد و شد

ز نیر و شرب تازی

بنمود پدیکار عد و راه سپاری

کامی بود شمر تبه

در حضرت باری

بر جست و میان بست

بجان بازی و

چون مرز عد و شد

ز نیر و شرب تازی



شهادت یافتن جناب مالک بن نویر علیه السلام	
محبود سلیمان که بود زاده داود کاسر شهادت هم او را شده مشهود بپسر سر جهان بزه خالق معبود	فرزند و است بسی مالک مسعود جان داد و همی بدیخ شاهد مقصود شد مالک مفتاح در چیت موعود
ملوک امام است بلی مالک دوسران	
جناب عبداللہ شہو بیتیر پسر بیستک اسلام الله علیه	
فرزند یتیمی پسر پیر جوان شیر افکند مسرتن را در بوتہ اکسیر ای قسورہ کر سہ و عاشق چاکسیر	با بخت جوان آمد و شد با خرد پیر ای روز تو خوش را اثر ناله شبگیر بشتاب که نوقت شهادت نشود پیر
ای کرد شجاع الحق و ای ضعیف شجاعا	
جناب جنات بن حارث انصاری علیه السلام	
بن حارث انصاری فرزند جناده مستانہ بیکار عدوی نهاده ز دین و همی گفت ابا فر و سعاده	مست شهادت شد از افسار زیادہ چو نشیر قوی پیچہ دران کد فتادہ کای قوم رغا الحذر از تیغ جناده
کان تیر شهابست و کوزندہ شیطان	
دختر خواند جناب عمر بن جنادہ انصاری علیه السلام	
شیر افکن انصاری عمر بن جناده چو نشیر لا ورم بصف رزم ستاده بسرتن کرد تیغش بسرخاک فتاده	کاند در بریزد ان بود شرب زیادہ بر بسته لب از کفتن باز و بکشاده می گفت منم اخر عمر بن جناده
پید از عرب چون زخم رستم دستان	

شہید

شہید

شہید

شہید

شکایت

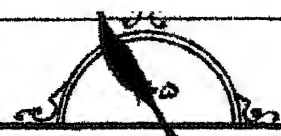
شکایت

شکایت

جناب عبدالرحمن بن محمد سلام الله علیه	
بن عروه فرزند و ان عبدالرحمن	فرکرد پس از رخصت شد بچای میدان
می گفت منم در وجهان عاشق بنده	هم دشمن اهرمین هراسن سلیمان
با عهد خداوند جهان بر سر بیان	هین جان من خواسته حضرت جانان
کر حضرت جانان بستانم دیت جان	
جناب ابن شیب شاکری جناب شوزب سلام الله علیه	
پس عابن فرزند یل شاکری از جای	بر جست و خیز کشت پی شکر زمین سا
باشو زب ازاده همی گفت تو مرا ی	تا چیست پی خدمت شاهنشهر یکای
فایده که ای میر من ای کرد صفای	در پای ملک شهد این پی سر پی پاک
کا و حضرت دینست بود پی سر سامان	
تحسین نمودن جناب ابن علی جناب شوزب	
گفتا که مرا نیز کان بر تو همین بود	بشتاب ها خدمت شاهنشهر ما زود
کز فر شهادت بر شه قدر تو افزود	دبیای سعادت راهم تار پی هم بود
و نه تو است خداوند و نبی راضی و	عقل تو در این کاره بادیر پی بود
با عشق رخ کعبه خوشا خار مغیلان	
ادراک ان بزرگواران شرف حضور حجت خدا را در	
بعد از شرف قرب شه نشاه انامش	مقرون بجوابه آمد فرزند سلامش
چون بود زحی باده توفیق بجامش	در شاه پرستی بنکر فرمد امش
مقبول شه و ساغر امال بکامش	مقتول شه و سکه اقبال بنا مش
شد زنده کز و نام نکو ماند بد و مران	

<p>کودک جناب عابین مرا تبار از چنان سپاس خود شیدا</p>	
<p>ببرد شهادت دل این بنده اکبره</p>	<p>امر کسی نامده محبوب تو از شہ</p>
<p>کر چاره دفع ستم فرقه کمره</p>	<p>از شاه تو نیستی این بنده در که</p>
<p>بایست کز ارجان گذرد اشهد بالله</p>	<p>ان چاره هم هست و دل پاک شد اگر</p>
<p>کاین بنده بود شاه پرستار دل و از جان</p>	
<p>و او در جناب عابین سپاس شقاوت پناه و تحویف ربیع بن تمیم انکروه</p>	
<p>افکنده بگردن کفن اختر شمشیر</p>	<p>و کرد بر و به صفتان با جگر شیر</p>
<p>پس گفت ربیع بن تمیم از پی تخیر</p>	<p>کای قوم بتوسید ازین قسوس پیر</p>
<p>این عابین معروف بود پیش من از پیر</p>	<p>کانه صف پیکار عجب عاشق و جان سپیر</p>
<p>اوشیر شکازی بود ای کلمه سر جان</p>	
<p>هر این انکروه از سر ما انجم از جز خواندن بزرگوار</p>	
<p>از هیبت شمشیر از ان لشکر نامور</p>	<p>نامد سو پیکار یکی مرد هم او مرد</p>
<p>باجاز مصیبت نروده و بادل پردرد</p>	<p>ان قوم سید دل را رخساره زغم زرد</p>
<p>عابین سپه گفت که آیا نبود مرد</p>	<p>آخر نه شائید فراوان و منم فرد</p>
<p>از بهر چه مانید تمی عرصه میدان</p>	
<p>نخیز نمودن بکار لشکر از سربداران علی</p>	
<p>پس گفت بل لشکر سپه بد اختر</p>	<p>کاوشیر مجاهد بود ای مؤ لشکر</p>
<p>این است یار شاکری چاکر حیدر</p>	<p>کانه صف کین بوده ابا حیدر</p>
<p>یکبار بتازید بر این شیر دلاور</p>	<p>کانه هراویکتنه ما عاجز مضطر</p>
<p>با خنیم که سارچه لایه سک که دان</p>	

مطبوعه جدید هزار اسرار شاهیه حکماء سافه در علوم و تجربه



برهنه زخم و زخمی هار یافتن انجمن اسلام الله عليه	
چون کار چنین دید خرم غمید و بزد	خوش خوش زمر و خود بهم در دشت
بهرد که من عاشق جانبازم و مست	عاشق نیم امر و زاکر پیر هنی هست
با تیغ بلی کرد بسی را بر میز سپت	تا کشته جانان شد و از قید جهان رست
در عین حیات است و لو کشته جانان	
جناب خداوند محمد رحمن غفار علیهم السلام	
میر هر شاهنش دین حجت باری	فرمود بعد الله و رحمن غفاری
طوبی لک اهلان زین نصر و یاری	بهر دو نمودند سر شک از مره جاری
کردند بدر و غم شه کرم و نزاری	فرمود ملکشان هله زین محنت و غاری
کردید بغر ابدی خرم و شادان	
عرض کردن آن و نذر کوار حال خوشتر از حد حجت	
کردند بنو جاری خونابه زمر خسار	گفتند که ای میر عرب خسر و اختیار
ای رشی چشم و دل احمد مختار	این کرم به حال تو بود ازل و نوبار
بینیم همی گزستم زمره اشرا	شاهنش ما را بنودیار مدد کار
ای خالک جهان بر سر شاه پرستان	
دعای حجت خدا رحمان و نذر کوار سلام الله علیهما	
شه گفت بگریید بر این محنت و اند	کاغشته بخون جگر این محنت و اند
تا هست ایا چشم تو این محنت و اندوه	تا لید که دارم اثر این محنت و اندوه
نزد است که اید بر این محنت و اندوه	و نه کینه اشرا بر این محنت و اندوه
ایزد بشما باز دهد خیر فراوان	

سجده  
سجده



در موقوفه آن درویش کوار بجوای او اشرار علیهم اللعنه	
پس آن دو یل پودل و دوشیر مجاهد	در شاه پستی شده همه و معاهد
کشتند بهر جمله کوهی زمعاند	بر حال نشان هر دو سپه کشته میشا
بر مردیشان میهنه و میسر شاهد	کوار آمد از آن شیرلان دید حاسد
بهر که همان کور بود حاسد کیهان	
بدر جبر رفیع شهادت رسیدن درویش کوار سلام الله	
تا اینکه بان فیض حقیقی برسیدند	سهر از سعادت بسر عرش کشیدند
شیرینی آن باده اقبال چشیدند	صهبای محبت را مرد اند کشیدند
از بار خدا مرده رحمت بشنیدند	طوبی لها از شرف و تبرک دیدند
اینست بلی مرتبه دیدن کریان	
جنا غلام قرآن حضرت سید سجاده فیروز نام المشهور محبوب با حیدر علیه	
سلطان فلك مصطبه را بود غلامی	خوشید رخمی ترکی مرغ حسامی
بر جیس سعادت ملکی ماه تامی	محبوب قمر طلعت جمشید مقامی
آمد بد رخبر و خوش اد پیامی	کامروز بجز شاه شما نیست امکا
کاو شاه جهان با شد و شاهنشاه نور	
و را عکود با حرم محبت خدا صلوات الله و سلامه	
سازید ز احسان ناک خویش جلام	عمریت که من عاشق پیغمبر الم
در راه شه از کشته شدن بیست ملام	بلا ز دل و جان طالب این رتبه حالم
دیو نیست بزدان که درین فکر و خیالم	من شاه پرستم ملک ملک جلام
بیند جلام هله در عرصه میدان	

شهید





اكا موقور نيسو سعد لشكر از تو بگفت نه انجشا

گفتا پس سعد که ای قوم برانید	یکاره بگو نمید مگر چاره توانید
کاوشیر غریت و شمار بهمکانید	بیکار غصه نفرما باو بچیه مدانید
کردار تهمت را افسانه بخوانید	باقول من خون دل از دیده چکانید

کاین ترک دلاور بود از کشور ایران

بحال افتاد و دیده شهیدان سیدان انجشا سلام الله علیه

از حله ولی کله کرکان ولی خواور	خستند زهر سوختن ان شیرین او و
از صاحب غیت طلیم کوبه بناچار	کاین شیر فرید است و سپهر و بیه
افتاد و فدا گشت بشاهنشاه خیا	آمد بیه کشته اوسید ابراس

اهلا بشهیدی که رسد خدمت سلطان

انجشا پدیدین زیاده ششائی سلام الله علیه

از تخته ششائی پدیدین زیاده است	کز شاه پرستی بجقش قرب زیاده است
بافر کیومرث و بقره نك قباد است	کاوششت کاین تیر که از دست کشاده
از یک بیکش هر منی باز فاده است	طهورت ما آفت هر دیون فزاده است

کا و حافظ قرآن بود و ناصر قرآن

بمیل رفتن و کج خواندن بخا ابو عمر نهشلی سلام الله علیه

فرخنده ابو عمر و یل نهشلی از شاه	مخصت طلیم از شرف بوسه درگاه
بر قلب مخالف زده با خواطر اکاه	او نیز برش آیت النصر من الله
در راه خدا تاخت بدان زمرگ گواه	میگفت بلند است مرا تبه بجاه

در خدمت پیغمبر دیر در خدمت رضوی

شهید ۱۱۸

شهید ۱۱۹



سجده

سجده

سجده

سجده

<p>بمیلاد رفتن و جهان منور شد چنانکه یار ابن جهم اسلام علیہ</p>	
<p>سرکرد پسران زدن یار پسر مهاجر در شاه پرستی ملک باطن و ظاهر کردید بران سنگدلان غالب قاهر</p>	<p>زی ان سپهر کافر ان لشکر فاجر از فر شاه باطنی سلطان مظاهر در حمله بود کفایت بر وین تن قادر</p>
<p>یار در صف پیکار بود رستم دستان</p>	
<p>بمیلاد رفتن و شهر یارایت چنانکه سیف علی بن ابی طالب اسلام علیہ</p>	
<p>سرکرد بکرکان بولای اسد الله با حشمت یزدانی و با فر شه نشاه کز فر شهادت بودش منزلت بجاه</p>	<p>سیف بن علی الحارث با خطر آگاه این شیر زیان تاخت بران فقر و راه واند و خنجر بر مرتبت از خدمت درگاه</p>
<p>در خدمت شاه است بلو مرتبه و شان</p>	
<p>بمیلاد رفتن و زرد نمود چنانکه محمد بن مقداد اسلام علیہ</p>	
<p>بستوده محمد که بود زاده مقداد باز نصبت ان پادشاه کشور ایجاد در حمله دلچید و گرانر شد</p>	<p>در شاه پرستی بودش فر خدا داد بر لشکر بیداد نزداد دیلی داد در دشت و غافلطف خدا یا ویر آباد</p>
<p>کا و ناهمرد نیست بود یا ویر ایمان</p>	
<p>بمیلاد رفتن و زرد نمود چنانکه مالک بن عبد الله اسلام علیہ</p>	
<p>پسر مالک عبد الله باز نصبت ناورد مردانه گفت که ای زمره نامرد کز جان شما آتش دوزخ نشود سرد</p>	<p>سرکرد چو شیرین قوی دل بهام اورد ای لشکر بیچاره ای افرقه بیدرد ای کله کرکان فروز این اسد فرد</p>
<p>و نیکین کند از خون شما عرصه میدان</p>	





جناب سعد غلام امیر مؤمنین سید ابوالقاسم علیہ السلام

هم سعد غلام شهرم ان سعادت	عاشق و در یافت ز حق فیض شهادت
در عاشقی ان خواجہ باختر و سعادت	نقد سر جان داد با خلاص ارادت
دم نزد بتولای شد از زو ولادت	نوشیدھی شیر زیستان عبادت

شہید ۱۲۴۵

کثر رحمت یزدان ہم بر مادر زیستان

بمیلاد رفتن و زیم نمودن جناب ابوالقاسم صا طائی السلام

از تیغ ابوالقاسم ان پردل طائی	بس پیکر دشمن که ز سر یافت جدائی
کز نصرت حق بود و را فرخندائی	محرم قلوب از مدحت این فارس طائی
بر بند که فرموده حقش مدح سرائی	از قال احبائی فی تحت لوائی

شہید ۱۲۴۵

و از اسیر در ماریر شد رایت یزدان

بمیلاد رفتن و زیم نمودن جناب خاثر ابن عروہ السلام علیہ

خاثر پسر عروہ پس از رخصت پیکار	چو شیر بریان تاخت بدان زمرہ بدکار
عز و زب ناطقہ بکشد بکفتار	کای طایفہ ناطق و دیوان حق از ار
امادہ خشم و منخط خالق جبار	غافل ز عقاب غضب حیدر کرار

شہید ۱۲۴۶

ای عار مسلمانی وای تنک مسلمان

زمر کردن جناب بن معقل اصبحی السلام علیہ

فرخندہ در ان بدرجهان زادہ معقل	ان از همگان اعلم و ان از همه اعقل
از ارادہ یل اصبحی ان ثانی معقل	باحکم امام سیم و علت اول
بر قلب کواثران نزد ان پیل تن یل	بر شاه پرستان بدی ساخت مدلل

شہید ۱۲۴۷

ایات شجاعت و ایاجت و پرهان

شعبه اول

شعبه دوم

شعبه سوم

شعبه چهارم

شعبه پنجم

شعبه ششم

شعبه هفتم

جنابین مسهر صید او و جناب قیس بن ربیع سلام الله علیه

خود شاه پرست آمده از بچی کوهر	قدیر از کهر مسهر صید اوی بافر
در وقعه لشکر چه بود قانع لشکر	در عرصه محشر که بود شافع محشر
با بخت جوان سرور دارا و سکندر	خود پیر غلام است و را خضر پیر

قیس بن ربیع است و را همسر هسان

در مرقوم جناب مسعود بن سعد حداد کوفی سلام الله علیه

فتح پسر سعدیل کوفی حداد	مسعود که اسعد بود شرا خرمیلاد
آمد بران پادشاه کشور ایباد	چون قافیر باذن شاهان فرخداد
ز ان قوم دغا هفت فروز کشت و هفتا	برشوی و مرا از هنر نوزد کشتاد

که کوی بدستان سخن از سرتم دستان

جنابانور جناب صاحب نصرانی سلام الله علیه

از صاحب نصرانی بنیوش حکایت	چون حجت حق خواب و را گردشایت
بیدار شد و دید بسی معجز وایت	جان داد همی در قدم شاه ولایت
خود هادی دین کشت از آن بحر هایت	در خیمت بجاهش هلاک این نکته گفت

کز تبه قرین کشت بروج الله و مران

جناب مسلم بن عقیل و در و سپارش سلام الله علیه

مسلم پسر پاک عقیل از شهر لولاک	زی کوفه سفر کرد آباد و سپر پاک
در هر زمعد و بود بسی جابک چالاک	بس حله همی کرد چو شیران غضبناک
بران سپه کافران لشکر بی پاک	کز فرحقان فیض ازل ساخته ادراک

ان پیر مسلمانی و ان میر مسلمان

شهید ۱۳۵

شهید ۱۳۶

شهید ۱۳۷

شهید ۱۳۸

شهید ۱۳۹

جناب عبداللہ بن مسلم بن عقیل سلام اللہ علیہما	
فرمود بعد از اسلام شہ برحق	چون پور عقلست تو را شہ محقق
کردی یحسان باید در جد هله ملحق	پیشانی پر نور تو چونماہ شود شق
خون تو بحق جوید از اینقره نالحق	مختار خدائی کہ بود حاکم مطلق
خود قاتل ما را نرسد سال بیایان	
جناب محمد بن مسلم بن عقیل سلام اللہ علیہما	
سردار پس از رخصت شاہنشاہ رسید	بن مسلم غازی مہ بستودہ محمد
خورشید ظفر بود چہ اجدار مؤید	چون مسلم و فرخندہ عقیلش پدر وجد
در یافت شہادت ز پی فیض مؤید	بودش پی ہر زخم عیان عیش مجید
کاوست محبت شدہ از بارہ پنهان	
درد نمود جناب جعفر بن عقیل سلام اللہ علیہما	
فرزند عقیل انیل باطن ظنہ جعفر	کز ماہ رخ شرعہ پیکار منور
فرحق و با مسلم فرخندہ برابر	والا رجزی خواند بکردار غضنفر
در مدحت سلطان نبی قدس ولی فر	وافکنندہ وہ و بیچ تن اہرین کافر
ان فرسلیانی وان محرم مسلمان	
شہادت یافت انجنا بضریت بشیر بن شوط یاعرفہ ابن عبد اللہ علیہما اللعنة	
کرکین پسر شوط بشیر ہدائی	یا زارہ عبد اللہ ان عروہ جانی
ای شیعہ تو کہ خود را زدیہ فشانی	کویم چہ جفا کرد بان مسلم ثانی
زان سست و قایان زد بر سخت کافی	نوگشت بر شیعہ غم مسلم و ہانی
ہین طرفہ غمی کان نشود کھنہ بد و شل	

جهانمورد جناب عیسیٰ بن عقیل سلام الله علیه	
در خدمت طلبید از کرم حجتی از دوان	فرزند عقیل قرشی عبد الرحمن
بارخصت قرآن ز پی نصرت قرآن	بنهاد قدم اسان در عرصه میدان
کز هر قدمی عاشق جاد هدا سنا	در حضرت جانان چه بود مرتبه جانا
یا خدمت جان باید یا خدمت جانا	
بمیدان رفتن و خبر خواندن آن بزرگوار سلام الله علیه	
فرمود که ای قوم بد اندید عیانم	کرد دولت حق صاحب سار نهانم
من پور عقیلم بشناسید مکانم	انزوده هاشم شرف فخر جهانم
من چاکر درگاه شه نشاه زمانم	وز خدمت درگاه بود رتبه شانم
کز قرب شه نشاه بود مرتبه و شان	
در زمره شاهی و شهادت یافتن آن بزرگوار سلام الله علیه	
این گفت و نداشت ز دم تیغ شربار	در خون هفده تن از انقضا اشار
کز ضربت کاری پس خالده بد کار	عثمان شریجهی کشت و مرا زار
کاغشته بخون شد تنش ایدیه خوبلا	خون بار درین غصه کمر نیست ترا
کار دل پر خون چه بود ناله و افغان	
در کجالات قدح جهانم و بن عقیل سلام الله علیه	
شاهی که مراد بره توفیق دلیست	آندرد و جهان دشمن او خوار اذلیست
مرات جمال حق و سلطان جمیست	برهان الوهیت خلایق جلیلیست
فرزند ابوالقاسم و از نسل خلیلیست	فرخنده خطایش موسی عقیلیست
ای کامده در مرتبه بر از موسی عمران	

شعری

شعری





شماره ۱۴۱

شماره ۱۴۱

شماره ۱۴۱

بدر شهید است <b>محمد بن عقیل</b> سلام الله علیه	
انرا که روان کشتی در خون قتل است	شاه شهید عاشق یزدان جلیل است
رنق هر وانکه پدر وار گنیست	در کار دوعالم ز خداوند وکیلست
اندر روی کشته علی بن عقیلست	کردون شرف و امه بی شبیه بدلیست
کش مهر فلک بر توی از چهر درخشان	
از جهات خواست <b>محمد بن عبد الله</b> بن <b>جعفر</b> سلام الله علیه	
بستوده محمد خلف جعفر طیار	از کوهر عبد الله ان بجه اسرار
نزد بوسه بخاک قدم خسرو اخبار	کای خال جهاندار از خالق دادار
امروز بجز کشته شدن نیست مرا کار	فرمان خوشنودی پیغمبر مختار
خوشنودی او نیست مگر طاعت بجا	
دزم نمور و شهادت یافتن ان بزرگوار سلام الله علیه	
این گفت و پس از خصمت بر کند دل از خوشی	بر بزم بصف لشکر نامزد اندیش
خانقون عرب زینب غم دیده یتیمیش	بیکند دل از میوه دل با جگر ریش
اغشت بخون ره تن از ان فقره بدگیش	تا کشت فدا در نظر پادشاه خویش
یزدان دیت انرا که فدا گشت یزدان	
بمید از فتن <b>جعفر بن عبد الله</b> بن <b>جعفر</b> سلام الله علیه	
پس عون برادرش پی نصرت داور	بر خواست پس از خصمت یزدان و
غرمان شد و بنیست ابر پشت نگار	گفتا نسب از شیر خدا و جعفر
کافی است هلا این شرف تا صف محشر	در پیش سپه آمد و فرمود باشکیر
کای امت ناخوانده وای معشر فادان	

در جزو انداختن خدا را الله علیه و آله و سلم می دان در زم	
کرمی نپشاید منم زاده جعفر	بنت اسد الله مرا امده مادر
فرزند غضنفر چه پوشید غضنفر	دل بند بنی فاطمه را امده دختر
از برادر حسین حسنش پاک برادر	والا که عصمت در پای پیمبر
کز چشم ترش حاصل قلزم و عثمان	
در زم و کلا نسر الله علیه و آله و سلم الشکر شفاء و شکر	
ان میره ز پیشه وان شیر ظفر مند	کز کرده او شیر خدا امده خورسند
رو کرد بان فرقه و با خر خداوند	مردانه بیفکند تن اهر منی چند
پس بیکر ناپاک که بریکد کوا فکند	گشتاده وده و پنج زدیوان تنومند
ان عون خداوند و پسر خست سلیمان	
بدن در فریخته شهادت رسید انجنا سلام الله علیه	
فاکه پسر زانیر و زاده زانی	عبد الله بن بطه شوم همدانی
بیکار خزان کرد و سرا باغ جوانی	شد نام وی از بار خدا جعفر ثانی
کاخر طیران کرد ازین گلشن فانی	چون جد کرامی بر و بال نهانی
از بام فلک شد بسوخته رضه رضوان	
بمیدار و قن جنان عید الله علیه و آله و سلم جعفر و سلام الله علیه	
با اذن مهین کوه در ریای پیمبر	ان کوه و الا نسب از بضعه جدا
چون دید که گشتند شهیدان و میراد	ز سر غنبنک صفت بر صفت لشکر
فرمود منم اینک ای قوم بد اختر	در نام عبید الله عبد الله جعفر
فام او رخ خواهر پسر حجت یزدان	

شهادت



در فرمودن و شهادت یافتن بنو کوار اسلام علیهم	
این گفت و همی تاخت بدان فرقه نامرد	بنمود بسی مردی در عرصه نامورد
افکنده بهر جمله بسی مرد هم آورد	بعد از د و بوار در جهان آمدند
کو جمله کوکان فرون این اسد خرد	چون آن دو بوار در بدی جا بفتاد کرد
ای جان تن ما هر دم برخی ایشان	
بمیدارفتن در فرمودن جناب عبداللہ بن حسن الاکبر سلام اللہ	
پور حسن آن حجت حق مظهر داور	عبداللہ غازی بوغاثانی حیدر
کر شاه پرستی مه خورشیدش چاکر	با حکم اما می که بود حکم بهیمر
چون شیر ثریان بر نزد بر لشکر کافر	بدید زهم میمنه و میسر یکسر
و ز کشته او پیشه فروشد بدیان	
جناب اسد بن ابی ریحان و مالک بن انس و فیران سلام اللہ علیهم	
پس ابن ابی ریحان از وارث حیدر	با پورانس پیل فکن شیر دلاور
با بنده شهزاده حسن سبط بهیمر	فیران کش تیره رخ و روشن کوهر
رخصت طلبید ند که عبداللہ اکبر	تنهانمود خیل عد و را ببر ابر
دارند تن و جان بدام فاول پیران	
در جز خواندن و فرمودن بنو کوار اسلام علیهم	
یکسو اسد ابن ابی ریحان از پی	در قلب عد و رخنه همی کرد پیای
یکسمت دکر پورانس پیر نکوی	کرد اسب امید از سپه ظلم هی پے
یکسمت بغیر و زی فیر و نران از پی	باز مره قد علم التوشد من الغی
هی تیغ بکا فرزند و همی بود رجز خوان	

شهادت  
شهادت  
شهادت  
شهادت



شهادت  
شهادت

<p>در فرموده خدای عز و جل و صلوات الله علیه</p>	
<p>ازاده غلام حسن ان خسرو ابدال بامو کب فیروز باکو کب اقبال شد پیش حق منج فرخنده بد نبال</p>	<p>در تاخته با فیروزان با حشمت ابدال بکشود سو باغ جهان شاد پرو بال وان بنده ازاد نکوفر نکو قال</p>
<p>کردید خیر زن ازاده و مران</p>	
<p>کشتن بز کوار از جوی کشته لشکر شقا و اثر علیک الله</p>	
<p>هر کس که بان چار و چار آمد در جنگ کردید همی آنکه برایشان شد شالهند اری نرود رنگ بر شیر بغیر ناک</p>	<p>با شعله کشیدش سقر اندر بن خود رو باه ضعیفی بکف شیر قوی چنک با ناخن با چنک کند خنک که در ناک</p>
<p>در عرصه سیمغ مکس چیست بجلان</p>	
<p>شهادت یافتن جناب املاک بن افس بن ابی جاور فیروز علیهم السلام</p>	
<p>بر سعد دغا بختری شامی غدار شهراده و همراهان رافت بر بیکار شد بستره چاره بر انقوم از ان</p>	<p>بالشکری افزون بمر بود مدد کار شد کشته و پیچیده شد شخیل طیار تا آن سه معین کشتند از اسب ناکار</p>
<p>شهراده بر شه شد و گفتا انا طمان</p>	
<p>بدان در فریخته شهادت رسید جناب عبداللہ اکبر علیهما السلام</p>	
<p>فرمود باو خسرو لب تشنه بخور غم خوشنود شد و سود سر اندر قدم بنمود و ان سو سفر جمع دگر هم</p>	<p>سیراب کند جام نیا کام تو ایندم الهنک و غاکد ز نو اخته صارم تا ساخت افزون زینت فرد و سز</p>
<p>بشتافت برجید وید و رخرم و شادان</p>	



سجده

سجده

سجده

سجده

بدین شریفه شهادت رسید جناب ابو بکر بن صلوات الله علیه	
فرزنده ابو بکر که شبل حسن آمد	تحسین خدایش هر بجان تن آمد
باحسن ارادت بر فخر من آمد	وزشاه پرستیش روان درید آمد
در مصر بلا یوسف کلکون کفن آمد	سزاد و نکونام بوجه حسن آمد
شد از صف عدوان هر جا تا صف غلام	
در ختمت بزرگوار جناب احمد بن حسن صلوات الله علیه	
فرزند حسن معدن احسا بود احمد	روح ملک و پیکر انسان بود احمد
بر چرخ شهادت مرتابان بود احمد	از باغ حسن سرخرا مان بود احمد
از کوه احمد کهر جان بود احمد	در هر چویدر و دره یزدان بود احمد
بهتر ز پسرد نظر حجت یزدان	
شهادت یافتن جناب عبداللہ بن حسن الاصغر صلوات الله علیه	
عبداللہ اصغر پسر حجت یزدان	شاهنشیر بحق حسن ان عالم احسا
ان کشته زهرستم از حیلہ و عدل	از خیمه برون آمد و کرد میدان
هستی ابد خواست ز هستی امکان	جان داد روان در ره شاهنشیر عطشا
ان راهبر خضر پسر حجت جوان	
از چاهان خواستن جناب حسن بن صلوات الله علیه	
باحسن عقیدت حسرب حسان شاه	درخواست هی اذن پسر از بوسه درگاه
پیش آمد و او بخت بدان شاهنشاه	کای مظهر الاهی ای مظهر الله
ارجو که بحکم تو شوم کشته درین راه	کافر که درین راه بود خاطر آگاه
داند که هی سیرم جانب یزدان	

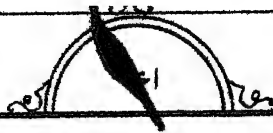


۱۵۹  
شهید

۱۶۰  
شهید

۱۶۱  
شهید

بمید از قن جنان زید و کمر پسر خست اما حسن صلی الله علیه	
زید بن حسن یاری عمر بن حسن را	بوسید چو وی دامن سلطان زمین را
کامی شاه که الیوم نرنی کوس لمن را	در ملک تو ما لکشد جان سر علین را
بی حکم تو تن در ندهد روح بدترا	ویرانه پندیم کنون خانه تن را
دانسته که صد کج بود در دل ویران	
مکالمه عجبه با جنات من بن حسن صلی الله علیه	
فرمود بقاسم شه لب تشنه خطابی	جاسونر خطابی و غم انکیز جراحی
کای پور برادر که بجان تشنه ابی	بر کف بنه از خون دل دریده خضابی
کایام عروسی بود و فکر صوابی	حقا که تو خود پیر فرموده بای
یعنی حسن انشاء بحق حجت یزدان	
عقد نمود حجت خدا دختر خود را بر جنات من صلی الله علیه	
خیزید وی شمس قمر جمله بسا زید	پس شمس را و انرا بر ماه فرا زید
کوس لمن الملت پیای بنوا زید	وز خدمت شاه برونک العرش بنوا زید
در دشت هو الحق فرس عشق بتا زید	سرمایه دل در مرد لدار ببا زید
تا جان بفشانیدی خدمت جانان	
مجله فتن الجنات و مکالمه با دختر عزیز کرام الله علیه	
بنشست عروس از کرم شر برد امداد	وز قسمت مقسود لقا سم وی شاد
بیردید عیاض طلب از لشکر بیاد	گفتا که بمنویر ازین اورمت یاد
یا راجه نسان باشد کین تیرد بجای	نزد چاک کفن بر تن شهراده ازاد
کاین طرزه نشانیست که حجاب بر سر نیاید	



<p>در این غمخور خضر قاسم با عروس بنز کرد و سر کارش را اعلیٰ بها</p>	
<p>در هر روز جز اتافته از روی تو باشم من زنده انقاس تو و خوی تو باشم اکنون که در رم سو گجان سو تو باشم</p>	<p>در شام لقاشیفته از مو تو باشم من بنده خدام سر کوی تو باشم غیر و شرخم باد که من شوی تو باشم</p>
<p>ایشاه زنان دختر شاهنشهر مردان</p>	
<p>بمیلاد فتن و زینب خضر قاسم سلام الله علیه</p>	
<p>این گفت و پس از رخصت شاهنشهر با چادر سپر غرقه بخون ساخته از رق کز زاده سعد از دی کافر مطلق</p>	<p>در تاخت غضبناک بدان زمره فاق بس دیوان اهرمنان ساخته ملحق پیشانی شهرزاده چهره امده منشق</p>
<p>وزر پای در آمد قدان سرخرامان</p>	
<p>فریاد برادران انجناب که در یاعاه ادر کین و شتافتن حجت خدا بیاروی</p>	
<p>با ناله تد اگر که ای عم کوامی در یاب مرا از ستم کوفی و شامی نزد تیغ و پرا کند سپه را بتمای</p>	<p>ای خیل ملک را بدت فخر خلائی کافر وخت چو آتش غضب قهر ماک امد برد اما دو بشه زاده فامی</p>
<p>گفتا بخدا نیست بر عزم تو اسان</p>	
<p>کلام حجت خدا یعز و الله علیک ان تدعونی لایحییٰک و یحییٰک ولا یعیذک</p>	
<p>کار آمد بد خوانی و امداد نیاید وزر امدنش بهر تو سودی نماید خشم تو سو رحمت یزدان نکواید</p>	<p>یا اید و زما دما دش کاری نکشاید اچو که ترا قاتل تا سال بنیاید اجاب تو را حق در فردوس کشاید</p>
<p>ای حجت حب تو به از روضه رضوان</p>	



شهادت

شهادت

در حشمت جناب ابوبکر بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
فرخنده ابو بکر که فرزند علی بود	چون شیر خدا پیشه او شیر دلی بود
اینکه اسرار خفی بود و جلی بود	زانصار ولی الله و از نسل ولی بود
راضی بقضای حق و حکم ازلی بود	بل شاه پرستیدنش از زبلی بود
با خسر دین عهد چنین باید و پیک	
بمیلاد رفتن جناب عمر بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
شیل اسد الله که شبیه پدر آمد	آن لیث عبوس اسد مکفهر آمد
میر علوی چهره و قامت عمر آمد	چون شیر دلاور ز مکی نگاه در آمد
و آن شیر لپهای پدر از سر آمد	زانسانکه بر و بر صفقان جمله آمد
گفتی که بود شیر خدا در صف میدان	
در جز خواندن و فرم نمودن انجمن اسلام الله علیه	
فرمود که ای لشکر از فتح و ظفر دور	ای بد نظران کامه از اهل نظر دور
وی بیهنران کامه از اهل هنر دور	دارید تن و جان را از بیم و خطر دور
ز فهار همی باشید از نزد عمر دور	کز ضربت تیغش ز بدن هاشم دور
بد بخت سر کامه سرمایه عصیان	
بمیلاد رفتن جناب عثمان بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
شاهی که بود کوه در پای محمد	فرمود بختان که بجز حیدر
کای کوهر بجز نجفای پالک برادر	کز بحر ولایت چو تو آید هم کوهر
اند در صف کین با کوه حیدر صفدر	بر تباب ابا تیغ بدین قوم بد اختر
خوشید بلند آخری از مشرق ایران	



شعاع

شعاع

شعاع

بمیدارفتن چنان عوین امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
عون بن علی از پی امداد الهی	رخصت طلبید از کرم و رحمت شاهی
در شاه پرستی چهره از عون الهی	کاند رکفت عشق هنرمند پناهی
دارای ظفر مند بود برمه و ماهی	زانسانکه بیانش نتوان کرد کاهی
ناسفته همی خوشتر این کو هر پنهان	
شهادت یافت چنان جعفر بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
جان داده براه شه دین زاده حیدر	خرام دلاور پسر حیدر صفدر
ان ضیغم شیر افکن وان شبل غضنفر	کایات شجاعت بود شراش زحیدر
کرنام همی پر سی ازین شیر دلاور	تعظیم کن از جان و بکو خضر جعفر
الله ز چنین شیری در بیشه امکان	
رحمت فرزند کو اسیر چنان عبداللہ بن علی صلوات الله علیه	
عبد الله غازی که ظفر مند و هر پیر است	فرزند علی پادشاه عرش سرباست
شهراده انزاده بمیشل و نظیر است	با بخت جوان در کف سایه پیر است
شیر بیت ظفر طنطنه و زاده شیر است	در قافیه این شیر بان عذر پذیر است
کی قافیه اندیشد مستغرق جانان	
بمیدارفتن و جز خواند انجمن اسلام الله علیه	
بار خست حق ان پسر شاه و کایت	و کرد بدان کافر کان بهره دایت
فرمود که ای غرقه دریای غوایت	چشم دل جان بسته ازین معجزایت
محروم همی حق را از لطف عنایت	بیرون شده یزدانرا از ظل حایت
واند رکفت هر من حامی شیطان	



سهمید

اشاد را به این  
و قیامت  
میدانند

ویر  
مکتبی یاد  
خاطر

در خشت خبا ابراهیم بن امیر مؤمنین صلاوات الله علیه	
نام پسر شیر خدا از در تعظیم	بسیار که بود کعبه مقصود براهیم
نامش چو پدر قبله هر کشور اقلیم	شبل اسد الله بود این ضیغم در خیم
شهرزاده بافر و برانزده دیهیم	با حکم امای که بود معنی حسم
وزیر باطن او شرح دهد ظاهر قرآن	
بمیدان رفتن انجمن اسلام الله علیه و مکالمه نمود بالشکر لطف	
سر کرد بدن زمره بی قبله بهر باب	ویرانه کن کعبه و برهمن محراب
پیچیده سگافری از صحبت اصحاب	پویان بره دیو زبان کار و قذخاب
ای و بهمان گفت منم قصه غاب	کز صولت من زهره کفار شواب
اهلا که منم اب رخ کعبه ایمان	
درم خوانند انجمن اسلام الله علیه در میدان رزم	
ز نهار که بگذارد ای لشکر بیدر	پیش پسر شیر خدا سر و پای از سر
بینیدم ایدر که منم زاده حیدر	واندر صف کین با صفت چیدر صفدر
دو حجت یزدان و از خنده برادر	لیک حجت یزدانرا و الا اعمه بافر
طوبی که بلند است مرا مرتبه شان	
درم کرد انجمن اسلام الله علیه بانگ و شقاوت پروا	
پس بر صفت شیر خدا آن خلف شیر	ز دست ید الهی بر قبضه شمشیر
چون شیر که در تازد بر کله فنجیر	در تاخت بدن و بهمان با شکر
فرمود که ای پسران در ره ادبیر	کس را نرود ضربت شمشیر من از ویر
و اکنون بره کعبه قرب آمده قربان	



شعبان

شعبان

بیدار رفتن جناب محمد بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه	
بستوده محمد پسر شاه و ولایت میبود شهر دین را در ظل عنایت مرد اندر کمر بست بامداد و حمایت	کز حشمت جهاش کن در این بند وایت افراخت پی شاه پرستی هر رایت میگفت من خدمت سلطان ولایت
جز طاعت یزدان چه بود خدمت سلطان	
خطاب حضرت خدای مجتهد علیه صلوات الله علیه	
سلطان فلک مصطفی فرمود بجای زنده ابد از مشاک تو خضر المدیلس امشب بطلب مهلت ازین فتره سنا	کز نسل یزدان الهی زاده هر ماس در مژده عمر خسان تیغ تو چون داس وزیر راه وفادار با طرف حرم پاس
تا راز هر گویم با خلق سبحان	
که بمیدارفته با این مرفه حق نشناسم تمام حجت نمای	
سقای یتیمی و سوار علم دار ای از دل شمشیر تو خون در دل کفار دستی که جدا کرد و از کینه اش رار	در لشکر حق اری باید چون تو سوار اینک اگر بت دست دهد اب بد ار عباس فاداری عباس وفادار
ای برده بمیدان و فاعهد بیایان	
بیدار رفتن آن بزرگوار با مکتب خدای صلوات الله علیه	
باحکم امامی که بمیز است بیاسین انز هشت برادر چو تهمید بر زمین افکند برابر و چو برابری کان چین	و کرد بکفار علم دار شه دین بنفشست بزمین بر زمین خواستن کین چون کوکب ثاقب ز پی رجم شیاطین
خود تیر شهابست که از زنده شیطان	





منور شد عرشه میدان از جلال مبارک انجمنه السلام علیها	
شیراوشن نام اور و خرام دلاور	دارنده فتح علم لشکر داور
شیران هر در جوشن این شبل غضنفر	کا و حنجره اول بود و ثانی حیدر
چون شیر خدا در صف کین حیدر	در دوده هاشم لقبش ماه منور
کردید منور ز رخس عرشه میدان	
اگر فرمود پیاخت خدایان رفیق کراه علیه السلام	
فرمود الا ای پسر سعد بد اختر	لب تشنه بود عتق فرزند پیمبر
تا چند می اداری ای ملحد کافر	این ظالم و ستم بر ولی و حجت داور
ای دروغ و خشم و سخط خالق اکبر	وی دیو عز ازیل پرستای سک ابر
بکر طیف شیطانی در بیعت شیطان	
که راه دهید تا بدای و در و این سر و یو را بشا و کذا	
فرمود شرای قوم زم زمی می مردم	با سده هله جعدان ز اویرانه این بوم
ز انکار بد اختر این مملکت شوم	ویرانه دنیا یی می مسکن هر بوم
با تیر قضا جوشن پوکاد بود موم	دیزند پی ظالم خون من مظلوم
من زاده پیغمبر او زاده سفیان	
جوا فاضل شو در الجوشن نفرین و عتای مختصر الغلو	
فرمود پس این نکته و نشنید جوابی	نشنید جواب از طلب جرعه ای
جز شمر که پیش آمد و بنمو خطابه	کز گفتن از نیست مرا طافت و تا بد
کفتا سخن از بیعت بیرن ز صواب	بشنید از انشیر غضبناک عتایی
کامد چوسک از گفت نشایسته شپشک	

